

در و دیوار با آدم حرف می‌زند!



ناصر نادری

و ...، همه‌ی لذت مطالعه و زندگی کردن را بلعیده است، مجله‌ی رشد جوان، می‌خواهد شما را با لذت مطالعه و زندگی آشتی بدهد. جا دارد از همه‌ی برویچه‌هایی که در مسابقه‌های دوره‌ی گذشته‌ی مجله در زمینه‌ی طنز ۸۸، وبلاگ نویسی علمی و جدول، شرکت کردند، تشکر کنم. در این شماره، برندگان معرفی شده‌اند و جوایزشان حتماً ارسال خواهد شد.

امسال، حال و هوای مجله، کمی تغییر کرده است. امیدوارم پسندید. تا شماره‌ی بعد، یا علی!

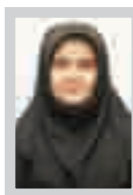
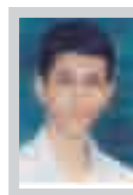
جایی که در و دیوار با آدم حرف می‌زند، چه جای سخنی دیگر؟ حکایت مجله‌ی ما، حکایت همین میزبان است. در این روزها، چند بار خواستم سرمقاله‌ی مجله را بنویسم، اما ماندم چه بگویم. احساس می‌کنم حرف‌های دل و فکر ما، همین مطالب و تصاویر مجله است. ما فقط مهربانانه و خالصانه، شما را به جشن «رشد جوان» می‌خوانیم. دست بر سینه، به شما می‌گوییم: «خوش آمدید! صفا آوردید!»

همین و همین. در این وانفسای روزگار که متأسفانه کنکور و تست

سلام. سلام در این روزهای بارانی و ابری پاییزی، به دل‌های بهاری و آفتابی شما دوستان جوان. حتماً بارها به جشن عروسی، تولد یا مولودی دعوت شده‌اید. دیده‌اید میزبان جلوی در می‌ایستد و دست بر سینه، با نگاه مهربان و چهره‌ی متبسم، به نرمی می‌گوید: «خوش آمدید! صفا آوردید!»

و دیگر هیچ. سخن او، مهربانی‌هایی است که از چشمانش می‌تراود، شور و نشاطی است که از در و دیوار جشن به دل می‌نشیند؛ لبخندها و شیرینی‌هاست؛ نورافشانی‌ریسه‌هاست.

برندگان مسابقه‌ی وبلاگ نویسی ۸۸

رتبه اول	رتبه دوم	رتبه سوم	رتبه چهارم	رتبه پنجم
				
شب‌نم ده‌بیگی قم	آزاده وفایی قم	آرمان فیض‌عسگری تبریز	حمید شبخ‌پوده تهران	الهه مهدی‌فر تبریز

برندگان مسابقه‌ی طنز ۸۸

رتبه اول	رتبه دوم	رتبه سوم	رتبه چهارم	رتبه پنجم
				
سولماز علیزاده ترکمانچای	ندا خلیلی آمل	رعنا فلاحی اردبیل	شادی دهقان فرخ‌شهر چهارمحال بختیاری	فاطمه عربی زاده ازنا لریستان

کبوترانه

تصویرگریک آیینیه

سعیده اصلاحی

بهار با گردن آویزی از شکوفه و شبنم،
 آفتاب گردانت شده است و باد برای بوییدن و بوسیدن،
 با تمام پروانه ها و کبوترها در راه است ...
 من اما پشت سنگ چینی از شب با تنهایی درگیرم ...
 نه رؤیایی که روزنه ای به رهایی باشد
 و نه جاده ای که به سمت شما جاری ...
 حرف هایم ناخوانا شده اند
 و آشیانه ی فناری در حنجره ام خالی ست ...
 چشم هایم در خواب و دست هایم در بیداری از شما دور مانده اند ...
 به ناچار ... آن چه را باید ... روی آرزوهای تکه تکه شده ام می نویسم
 و به گوشه ی سرنوشتم سنجاق می کنم ...
 شاید کبوترانه هایم را باد روزی به گوش گلدسته هایم برساند ... شاید کبوترانه هایم
 با خاک بقیع، غمگانه برایت از صادق آل محمد (ص) بخوانند.
 مهم نیست چه قدر بین سلام و خداحافظی فاصله افتاده باشد ...
 مهم نیست دنیا چه قدر کش آمده باشد ...
 در قم گنبدی روییده است که هر صبحگاه رو به بقیع و مشهد سلام می دهد
 و مثل من منتظر است که: برگردی و جوانی بر باد رفته ی درختان را به آنان برگردانی.

احساس سیاس گزاری

دورساحل دریا

حجت الاسلام سید جواد بهشتی

چرا برای خدا دست تکان ندهیم؟

زیاد شنیده‌اید که نماز تشکر از خداست. درباره‌ی این احساس با هم کمی فکر کنیم. ما آدم‌ها وقتی مورد لطف قرار می‌گیریم و کسی به ما هدیه‌ای می‌دهد، احساسی پیدا می‌کنیم اگر این احساس را به آزمایشگاه ببریم و با دقت نگاه کنیم، لایه‌ها و اجزایی در آن می‌بینیم.

«احساس می‌کنم که هدیه‌دهنده مرا دوست دارد.»

هدیه نشان مهر است و هر چه بیشتر، نشانی از لطفی بالاتر.

«احساس می‌کنم که باید در برابر او عکس‌العملی نشان دهم؛ با کلمات، واژه‌ها یا با حرکات و رفتار.»

مثلاً می‌گویم: خیلی ممنون، متشکرم، چرا زحمت کشیدید و یا... دست تکان می‌دهم، دست به سینه می‌گذارم، مقداری خم می‌شوم، و یا...

وقتی به اطراف خود نگاه می‌کنم، می‌بینم که اگر کسی مورد لطف قرار گیرد و هیچ عکس‌العملی نشان ندهد، همه او را سرزنش می‌کنند و کار او را نمی‌پسندند.

«احساس می‌کنم که بین قیمت هدیه و نوع تشکر رابطه هست. هر چه ارزش هدیه بیشتر و بالاتر و در زندگی من نقشی حیاتی‌تر داشته باشد، به طور طبیعی نوع تشکر من و مقدار تشکرها می‌افزایش می‌یابد. هدیه‌ای که دریافت می‌کنم، اگر یک خودکار باشد، شاید یک کلمه بگویم. وقتی یک خودنویس می‌شود، چند کلمه‌ای با احساس بیشتر ادا می‌کنم. زمانی که هدیه یک سکه یا دوچرخه یا رایانه می‌شود، عکس‌العمل

من به‌طور کلی تفاوت می‌کند. یک قدم جلوتر، وقتی کسی عزیز مرا، برادر مرا از خطر غرق شدن نجات می‌دهد و یا قلب یا کلیه‌ای به من اهدا می‌کند، آن قدر درمن تاثیر می‌گذارد که تا پایان عمر او را فراموش نمی‌کنم. هزاران بار در حضور یا غیاب او تشکر می‌کنم اما باز هم احساس می‌کنم کافی نیست. بارها و بارها در خلوت خود با اوج احساس از او یاد می‌کنم، باز می‌بینم کافی نیست.

«احساس می‌کنم که تشکر خوب من زمینه‌ساز هدایای دیگر است. وقتی با ذوق و احساس تشکر می‌کنم، هدیه دهنده به شوق می‌آید و هدایای دیگری به من می‌دهد.

شکر نعمت نعمت افزون کند

کفر نعمت از کفت بیرون کند احساس می‌کنم که تشکر من، نه به دلیل نیاز هدیه‌دهنده، بلکه به دلیل ادب و شایستگی خود من است. با تشکر نمی‌خواهم بگویم ای شخص کریم، تو به تشکر من نیاز داری، بلکه می‌خواهم بگویم من ادب و شایستگی دارم. من جماد نیستم؛ احساس دارم، انصاف دارم، معرفت دارم.

امام باقر علیه‌السلام، در سرزمین «منی»، خسته و عرق‌ریزان از انجام مراسم برمی‌گشت. همین که در خیمة نشست، یکی از دوستان سبدانگوری جلوی حضرت گذاشت. تا حضرت خواست انگور میل کند، فقری وارد شد و کمک خواست. حضرت خوشه‌ی انگوری به او داد. او با بی‌ادبی گفت: «انگور نمی‌خواهم پول بدهید.» امام به او فرمود: «خدا خیر بدهد.»

او هم دست خالی رفت. امام خواست انگور میل کند، فقیر دیگری وارد شد. حضرت به فقیر دوم چند دانه انگور دادند. او با کمال ادب گرفت و گفت: «الحمد لله رب العالمین.»

امام به شوق آمد و یک دو مشتی انگور به او داد. او گرفت و گفت: «الحمد لله رب العالمین.»

امام تمام سبد انگور را به او داد. او گرفت و گفت: «الحمد لله رب العالمین.»

امام مبلغی پول به او هدیه کرد. او باز با ادب گرفت و گفت: «الحمد لله رب العالمین.»

امام مهربان لباس‌های نو خود را به او داد و ...

نگه داشتن هرگونه جانور زنده در این ساختمان ممنوع است



تصویرگر: سید سعید هاشمی

آقای سامان و آقای گلبد از آن اول هم با هم کل کل داشتند؛ از همان وقتی که با هم همسایه‌ی دیوار به دیوار شدند و سر پول شارژ که آب و برق و گاز مشترکشان را شامل می‌شد، دعوا داشتند. اما آوردن خروس دعوایشان را شدیدتر کرد. قضیه از این قرار بود که یک‌روز آقای سامان یک خروس کاکل‌زری؟! و نوک حنایی به ساختمان آورد و در پشت‌بام جا داد. می‌گفت: «خوبه! وقتو نشونمون می‌ده»

تا یکی دو روز کسی حرفی نداشت، اما روز سوم آقای گلبد جلوی مرا در راه پله گرفت و گفت: «آقا جان مگر شما مدیر این ساختمان نیستی؟» - سلام عرض می‌کنم آقای گلبد. چرا مدیر ساختمونم.

- پس چرا جلوی سر و صدای این خروس بی محل رو نمی‌گیری؟ و من تا آمدم حرفی بزنم، دست مرا گرفت و کشان‌کشان از پله‌ها بالا برد و زنگ در خانه‌ی آقای سامان را به صدا درآورد. وقتی آقای سامان آمد دم در،

نگه داشتن هرگونه جانور زنده در این ساختمان ممنوعه. - اگه خودتون تنها می‌اومدین و می‌گفتین حتماً حرفتون رو گوش می‌کردم. اما چون این آقای قُربید کنارتون هستن، باید بگم که متأسفم. این را گفت و در را بست. آقای گلبد داد زد: «نشونت می‌دم آقای سامان»

”

دو سه روز بعد، یک بعدازظهر بارانی آقای سامان را توی راه پله‌ها دیدم. - سلام آقای سامان! - چه سلامی آقا! مگه شما مدیر این

آقای گلبد گفت: «آقای سامان این خروس رو خفه می‌کنین یا نه؟» آقای سامان نگاهی به قد و بالای آقای گلبد انداخت و گفت: «به‌به! آقای قُربید! چه عجب از این طرفا؟! آقای گلبد دندان‌هایش را به هم فشار داد و گفت: «گلبد هستم آقا!» - چه فرقی می‌کند، هر دو تا تون بید دارین دیگه.

برای این که جلوی کل‌کشان را بگیرم، دخالت کردم و به آقای سامان گفتم: «آقای سامان لطفاً فکری برای این خروس بکنین. شما که می‌دونین

ساختمون نیستی. چرا توی این ساختمون صدای سگ می‌آد؟

- صدای سگ؟

- به! معلومه خبر ندارین.

و دست مرا گرفت و برد در خانه‌ی آقای گلبید و زنگ را فشار داد. در که باز شد، اول سگ گنده‌ی پشمالویی در چارچوب در نمایان شد و بعد آقای گلبید. من که با دیدن سگ تعجب کرده بودم گفتم: "آقای گلبید شما دیگه چرا! مگه نمی‌دونین که نگه‌داشتن سگ توی ساختمون ممنوعه؟"

- تا وقتی خروس توی این ساختمون باشد، سگ هم هست.

گفتم: «نه آقای گلبید شما باید هرچه زودتر این سگ رو از این جا ببرید بیرون. سگ هم نجسه هم بیماری‌زا. توی این ساختمون ده‌ها آدم زندگی می‌کنند.»

- اگه نخوام ببرم بیرون چی؟

در این لحظه آقای سامان پایش را بلند کرد و گفت: «اگه نبری با همین لگد ...» که یکدفعه سگ شروع کرد به پارس کردن. آقای سامان ترسید و پرید پشت من سنگر گرفت. آقای گلبید رو به سگش کرد و گفت: «آروم باش سامان!»

با این حرف، چشم‌های آقای سامان گرد شد. آمد جلو و گفت: «چی؟ سامان؟ دیدین آقا؟ دیدین؟ اسم سگشو گذاشته سامان! دیدین چه قدر توهین می‌کنه؟» - یعنی چی آقا؟ مگه فقط اسم شما سامانه؟ من دیدم سامان اسم قشنگیه، اسم سگمو گذاشتم سامان. شما اگه ناراحتین، اسمتونو عوض کنین و بذارین سیمان!

این را گفت و رفت تو و در را به هم زد. آقای سامان دادزد: «پس بجنگ تا بجنگیم آقای قزبید.»

”

چند روز بعد، یک‌روز درخانه‌ام به شدت به صدا درآمد. در را باز کردم. آقای گلبید را دیدم. چهره‌اش خبر از واقعه‌ای ناگوار می‌داد.

- سلام آقای گلبید!

-چه سلامی چه علیکی؟! تو که مدیریت نداری، خب سمت رو تحویل آدمش بده.

- چی شده آقا؟!

- می‌خواستین چی بشه؟ باغچه‌ی مته دسته گلم خراب شد.

- برای چی؟

- یعنی چی برای چی؟ تشرف بیارین خودتون ببینین.

و مرا کشید پای پنجره. بیرون را نگاه کردم. یکدفعه خشکم زد. یک شترمرغ گنده توی محوطه‌ی بیرونی ساختمان داشت برای خودش می‌چرید. آقای سامان هم روی صندلی نشسته بود و برای شترمرغ سوت می‌زد. سریع خودم را به آقای سامان رساندم.

- آقای سامان زود این بازی‌ها رو جمع کنین.

- سلام آقای مدیر. منظورتون رو نمی‌فهمم. من اهل بازی نیستم.

- خودتونو به اون راه زنن. شما و آقای گلبید آرامش ساکنین رو به هم زدین. زود بساط این جک‌وجونورا رو جمع کنین! - ای آقا ... شترمرغ که خوبه. مشکلی نداره. یه حیوون آروم، بدون درد سر، تازه گوشت و پوست و تخمش هم مورد استفاده قرار می‌گیره.



بعد رو به شترمرغ کرد و داد زد: «آهای قزبید! بیا به عمو سلام بده!»

با این حرف، آقای گلبید داد زد: «دیدین آقای مدیر، این آقا داره لجبازی می‌کنه. اسم منو گذاشته روی شترمرغش.»

گفتم: «شلوغش نکن آقا! اسم شما که گلبیده.»

- چه فرقی می‌کنه، هر دوتاشون بید دارن.

تلفن همراهم را درآوردم و شماره‌ی ۱۱۰ را گرفتم.

”

هنوز دو سه ساعتی از بردن آقای سامان و آقای گلبید و سگ و شترمرغ نگذشته بود تازه می‌خواستم مزه آرامش را بچشم که دوباره زنگ در خانه‌ام به صدا درآمد. در را که باز کردم، خانم آرشام را دیدم که از دو هفته پیش ساکن این ساختمان شده بود.

-او! سلام آقا! خوب شد حداقل یه مرد این موقع روز توی این ساختمون پیدا می‌شه. راستش مزاحمتون شدم که بگم پسر من روی پشت‌بوم گیر کرده. نمی‌تونم بیارمش پایین. می‌شه کمک کنین؟

- چی پستون گیر کرده؟ خانوم مگه عقل از سرتون پریده؟ برای چی پستونو بردین اون بالا؟! مگه نمی‌دونین پشت بوم حفاظ نداره. و پریدم راه پله‌ها را گرفتم رفتم بالا. اما هر چی پشت‌بام را نگاه انداختم، پسری ندیدم.

خانم این جا که پسری نیس. نکنه افتاده؟

- خانم پشت جعبه‌ها را نگاه کرد و با لبخند گفت: «نه! پسر من این جاست.»

رفتم کنارش و پشت جعبه‌ها را نگاه کردم. یکدفعه خشکم زد. دست و پایم شروع کرد به لرزیدن. یک مار چهار پنج متری پشت جعبه‌ها دراز کشیده بود و با چشم‌های وحشتناکش، به من زل زده بود. خانم آرشام گفت: «ترسین! پسر من بی‌خطره. فقط الان غذا خورده، سنگین شده، نمی‌تونه حرکت کنه. شما کمکش کنین تا برگرده خونه.»

و قبل از این که من حرفی بزنم، ادامه داد: «راستی شما نمی‌دونین این خروسی که این جا به این جعبه‌ها بسته شده بود، مال کی بود؟ می‌خوام برم از صاحبش عذرخواهی کنم!»

گیاهی که راه می رود

به احتمال زیاد این گیاه خودرو را به خاطر می آورید؛ چون در بیشتر نقاط کشورمان در زمین های بایر یا در کشتزارها می روید و شما هر کجای سرزمین عزیزمان که زندگی می کنید، آن یا نمونه هایی مانند آن را ممکن است دیده باشید. این گیاه جزء گیاهان هرز به شمار می رود و به همین علت، کشاورزان با آن مبارزه می کنند؛ چون اگر در کشتزارها فراوان شود، برداشت محصول را ناممکن می کند.



در همین زائده ها و کرک های روی دانه است. اگر می خواهید نقش این زائده های دراز و غیرمعمول را بدانید، کافی است که بذر را همراه با زائده های دراز آن خیس کنید. یعنی آن را به مدت حدود ۳۰ ثانیه در آب فرو کنید، از آب بیرون بیاورید و سپس روی سطحی صاف قرار دهید. آن گاه خواهید دید که زائده های زانودار بذرها را به حرکت در می آورند و در واقع این بخش از گیاه می چرخد، به راه می افتد، مانند جانور جا به جا می شود و به پیش می رود.

ماندگاری

حرکت بذرها بر اثر تغییر رطوبت هوا و سازگاری آن با محیط، رمز ماندگاری و پابرجایی آن در زمین های بایر و مزارع است. بذر پس از فروافتادن از گیاه مادر، در پی تغییر رطوبت، مثلاً بارش باران به راه می افتد، از گیاه مادر دور می شود، در شکاف ها و سوراخ های زمین فرو می رود. بدین ترتیب، خود را به زیر خاک می برد و از دسترس جانورانی مانند پرندگان دانه خوار دور نگه می دارد.

نظام طبیعت

جودوسر وحشی، اگر چه از دید ما گیاهی هرز است و چون رقیب گیاهان زراعی ماست، مستحق نابودی و مبارزه به شمار می رود، اما راه زیستن، زادآوری

گل آذین گیاه یولاف وحشی، خوشه ای باز است. یعنی دانه های آن مثل گندم درون خوشه های فشرده قرار نگرفته اند، بلکه از هم فاصله دارند و دوتا دوتا در یک پوشش قرار گرفته اند. دانه ها کرک های ظریف و زائده ای دراز و زانودار دارند.

سازگاری

سؤال این است که دانه ها چگونه خود را از دسترس جانوران دانه خوار، مانند پرندگان حفظ می کنند؛ به طوری که بسیاری از آن ها زنده می مانند و در بهار سال بعد بار دیگر زمین های بایر و مزارع را پر می کنند؟

همان طور که در تصویر بالا مشاهده می کنید، دانه ها به زائده هایی دراز و زانودار مجهزند. راز ماندگاری آن ها نیز

گیاه مورد بحث ما که «یولاف وحشی» یا «جودوسر وحشی» نام دارد، گیاهی یک ساله، تک لپه ای و از خانواده ی گندمیان است و فقط با بذر تکثیر می شود. این گیاه در مدت کوتاهی در اوایل بهار می روید، بالغ می شود، دانه تولید می کند و خشک می شود. دانه های این گیاه دارای مقدار قابل توجهی مواد غذایی هستند و بنابراین، غذای مناسبی برای جانوران محسوب می شوند. اگر هم در طبیعت روی خاک رها شوند، بسیاری از آن ها غذای پرنده ها و جانوران دانه خوار دیگر خواهند شد. اما اگر دانه ها بتوانند خود را زیر خاک مخفی کنند، خواهند توانست سال ها در خاک باقی بمانند و هر زمان که محیط را مناسب یافتند، سر از خاک به درآورند و برویند.



و ماندگاری را خوب می‌داند و از نظر زیستی، سازگاری کاملی با محیط زیست دارد. بدیهی است وقتی می‌گوییم این گیاه راه زیستن، ماندگاری و زادآوری خود را خوب می‌داند، منظورمان آن نیست که گیاه خودش خود را به وجود آورده است و پیش از آن که خود را به وجود آورد، فکر همه‌ی ناملایمات و ناسازگاری‌های محیطی را کرده است؛ می‌دانیم که گیاه از قوانین طبیعت شناخت و آگاهی ندارد. بلکه آفریدگار آن که دانا و توانای مطلق است، چنین طرحی را ریخته و این ساختارهای مفید را به آن بخشیده است.

سازگاری با محیط از جلوه‌های بسیار زیبا و شگفت طبیعت است. همه‌ی جانوران برای زیستن و زادآوری کردن با محیط طبیعی خود سازگارند، اگر چنین نباشد، آن موجود زنده نابود می‌شود و راه انقراض در پیش می‌گیرد.

به نام «سلولز» نهفته است. سلولز مولکولی است که در گیاهان تولید می‌شود و در گیاهان کاربردهای متفاوتی دارد. برای تجسم مولکول سلولز، قدری پنبه را تجسم کنید. رشته‌های پنبه سلولزی هستند. این مولکول مانند نخ، رشته‌ای است. یکی و در خوب بسته نمی‌شود. چون در چوب مقدار بسیار زیادی رشته‌ی سلولز قرار دارد. در کاغذ هم مقدار زیادی سلولز وجود دارد. البته مقدار سلولز کاغذهای گوناگون، متفاوت است. کاغذهای کاهی بیشترین مقدار سلولز را دارند. اگر یک کاغذ A4 کاهی را در آب خیس کنیم، مشاهده خواهیم کرد که درازای آن در حدود ۰/۵ سانتی‌متر افزایش می‌یابد.

اکنون باز می‌گردیم به زائده‌های دانه‌های جودوسر وحشی. اگر با ذره‌بینی قوی به این زائده‌ها نگاه کنیم، مشاهده خواهیم کرد که این زائده‌ها مانند فنر به صورت مارپیچ هستند. وقتی که آب جذب می‌کنند، حجم رشته‌های سلولزی آن‌ها افزایش می‌یابد و مارپیچ‌ها آهسته آهسته باز می‌شوند. بدیهی است که این رشته‌ها پس از خشک شدن باردیگر به صورت قبل باز می‌گردند، اما به احتمال زیاد در آن زمان وظیفه‌ی خود را انجام داده‌اند و دانه را به درون سوراخ‌ها یا شکاف‌های زمین برده‌اند. در این موقع وظیفه‌ی این زائده‌ها به پایان رسیده و ممکن است از دانه جدا شوند تا دانه‌های جودوسر وحشی بتواند بهتر بروید.



از ویژگی‌های سلولز آن است که وقتی مرطوب می‌شود، حجم آن افزایش می‌یابد و درازتر می‌شود. به همین علت است که حجم درهای چوبی در روزهای مرطوب بارانی افزایش می‌یابد

اکنون ممکن است این پرسش در ذهن شما ایجاد شده باشد که راز چرخش و حرکت دانه در چیست. پاسخ را زیست‌شناسان مولکولی می‌دهند؛ چون پاسخ در مولکولی

قبل از ورود به دریاچه، چشم‌های خود را بشوید!

واقعاً تردید داریم که مناطق بکرو دیدنی کشورمان را به آنان که علاقه‌مند دیدار از زیبایی‌هایی سرزمین ایران هستند، معرفی کنیم یا خیر! بگذاریم هم‌چنان ناشناخته بمانند، بلکه نسل‌های بعدی هم جایی برای دیدن داشته باشند!

هر جا را که معرفی کردیم، بعدها خبردار شدیم که هجوم دیدارکنندگان و گردشگران باعث تخریب محیط زیست در آن‌جا شده است و آن را به بدروزگاری دچار کرده‌اند. البته خودخواهی است که بگوییم فقط و فقط معرفی ما باعث شده است که همه به این مناطق بروند و آن‌جا را از قدر و ارزش ببندازند.

به هر حال نمی‌شود به‌خاطر عده‌ی اندکی تخریب‌کننده‌ی محیط زیست، ما زیبایی‌های کشورمان را معرفی نکنیم. چرا که ما برای نسل جوان می‌نویسیم که هم با فرهنگ‌اند و هم نسبت به وطن خود با مسئولیت. پس این بار سراغ یک محیط بکر و دور می‌رویم که خوشبختانه راه ماشین رو ندارد و احتمال هجوم گردشگران با انواع مینی‌بوس و سواری به آن‌جا امکان‌پذیر نیست. فقط نسل جوان می‌تواند به آن‌جا برود، آن‌ها با کوله‌پشتی و کوه‌نوردی و شاید هم با کمک گرفتن از اسب و قاطر...

بیش از ۶۰۰ گونه‌ی گیاهی در منطقه‌ی حفاظت‌شده‌ی اشترانکوه شناسایی شده‌اند
منطقه‌ی حفاظت‌شده‌ی اشترانکوه و دریاچه‌ی گهر، ذخیره‌گاه بزرگی برای بررسی تنوع زیستی در کشور است. عمر دریاچه‌ی گهر را تا ۳۰ میلیون سال تخمین زده‌اند

چون نگینی زیبا

را در پیش گیرید تا به نگین اشترانکوه برسید. اگر خسته می‌شوید، می‌توانید اسب و قاطری از آبادی‌های سرراه کرایه کنید تا راهنمای سفر هم داشته باشید.

در میان کوهستان‌ها

دریاچه‌ی گهر، از مجموع دو دریاچه‌ی ساختمانی (تکنونیک) تشکیل شده است که جزو دریاچه‌های مناطق کوهستانی چین‌خورده به حساب می‌آیند. عمق زیاد دریاچه، یعنی از ۴ تا ۲۸ متر هم این امر را تایید می‌کند. پهنای دریاچه ۴۰۰ تا ۸۰۰ متر است، اما درازای آن به یک و نیم کیلومتر هم می‌رسد. آب دریاچه آبی کبود و مناظر درختان و درختچه‌های پیرامون دریاچه دیدنی است. در فصل بهار لاله‌های واژگون و شقایق‌های رنگی چشم‌ها را به مهمانی می‌خوانند و جنگل انبوه ساحلی و نیزارهای آن چشم‌نوازند.

دریاچه‌ی مقصد ما در «اشترانکوه» قرار گرفته و تمام آن در قلمرو منطقه‌ی حفاظت‌شده‌ی اشترانکوه واقع است: «دریاچه‌گهر»؛ چون نگینی زیبا در میان کوه‌های سر به فلک کشیده‌ی اشترانکوه، از سلسله کوه‌های زاگرس در قلمرو استان لرستان.

آماده‌اید؟ می‌توانید تا درود یا الیگودرز در استان لرستان، مسیر دریاچه‌را با یک وسیله‌ی نقلیه طی کنید. مسیر درود نزدیک‌تر، اما سنگلاخی است، در حالی که مسیر الیگودرز تا دریاچه‌ی گهر جنگلی است و چشم‌نواز. کدام راه را برمی‌گزینید؟ اگر راه سنگلاخی شما را سرحال می‌آورد، راه درود را انتخاب کنید، اما ما راه جنگلی الیگودرز را ترجیح می‌دهیم که هم جنگل‌نوردی کرده باشیم و هم سری به جنگلهای زیبای بلوط زاگراس زده باشیم. از الیگودرز «راه‌خان‌آباد» و «تنگ‌تاپله»

اما در آب دریاچه قبلاً آب‌زیانی وجود نداشتند و از ماهی تهی بود. زیرا ماهی‌ها نمی‌توانستند خود را به دریاچه‌ای در ارتفاع ۲۴۰۰ متری برسانند! اما بعدها تخم‌ماهی‌ها و یا ماهی‌های ریز از نوع قزل‌آلای خال‌قرمز، رنگین‌کمان و زربیر را در دریاچه رها کردند و آن‌ها با آب این دریاچه‌ی مرتفع خو گرفتند.

یک منظومه‌ی زندگی

چشمه سارها، سراب‌ها و آبشارها، آب را به سوی گهر بزرگ و کوچک جاری می‌سازند و همراه با خاک،

۶۸ گونه‌ی گیاهی، خاص منطقه‌ی اشترانکوه در این منطقه‌ی زیبا و انحصاری وجود دارد.

۱۹۵ گونه پرنده‌ی متفاوت پیرامون دریاچه‌ی گهر، دیدارکنندگان را به خود جلب می‌کنند.



گرفتاری بزرگ

و آب‌های آلوده را روانه‌ی دریاچه می‌کنند!

حالا دریافتید که نگرانی اولیه ما در مورد معرفی مناطق بکر کشور و از جمله دریاچه گهر بی مورد نبود؟ اگر می‌خواهید به دریاچه بروید، ما حرفی نداریم، خوش بگذرد. ولی بیایید همین جا قول بدهید که هر زباله‌ای که تولید کردید. آن را در کیسه‌های زباله بریزید و از منطقه خارج کنید. قول بدهید که حتی سنگ‌های پیرامون دریاچه را جا به جا نکنید و مزاحم پرندگان، ماهیان، لاک‌پشتان و خرچنگ‌های دریاچه نشوید. بگذارید زندگی خودشان را بکنند و پیرامون دریاچه را پاک‌تر از زمانی که به آن وارد شده‌اید، به گروه‌های گردشگران بعدی واگذار کنید. خوش بگذرد، ولی ابتدا چشم‌ها را بشوید و بعد وارد دریاچه‌ی گهر شوید.

گرفتاری بزرگ گهر، گردشگرانی است که درختان جنگلی پیرامون آن را برای تهیه‌ی هیزم قطع می‌کنند. یا بدون گرفتن مجوز از پایگاه محیط زیست، در فصول ممنوع از آب دریاچه ماهی صید می‌کنند، زباله‌های خود را پیرامون دریاچه رها می‌سازند و برای حیوانات و پرندگان پیرامون دریاچه، مزاحمت به وجود می‌آورند و آن‌ها را از زندگی طبیعی خود محروم می‌کنند. همه ساله زباله‌های گردشگران منظره‌ی ناخوشایندی در اطراف دریاچه ایجاد می‌کند. فقط طی دو سال حدود ۱۰ تن زباله از کناره‌ی نگین اشترانکوه جمع‌آوری شده بود و دودکباب گردشگران هم که جای خود دارد. پس از صرف غذا هم گردشگران با انواع پاک‌کننده‌های شیمیایی، ظروف خود را می‌شویند

گیاهان و جانوران، منظومه‌ی زندگی دریاچه‌ای را می‌سازند که گاه بی‌توجهی انسان این منظومه را از هم می‌گسلد. پیرامون این دریاچه زندگی جانوری نیز رونق خاص خود را دارد. برخی از گیاهان منطقه خواص دارویی دارند. در کل منطقه‌ی حفاظت شده اشترانکوه، گونه‌هایی از زرشک، شیر خشت، سیب‌وحشی، گردو، بید، سنگ، ارزن، انجیر، گون، گز و بادام‌وحشی وجود دارد و گاه درختان آرس (پسته‌کوهی) هم در آن جا دیده می‌شود.

کل و بز، آهو، قوچ، خرگوش، شغال، روباه، گراز، گرگ، پلنگ، خرس‌قهوه‌ای و گربه‌ی وحشی پیرامون گهر و منطقه‌ی اشترانکوه را به عنوان محل زندگی خود انتخاب کرده‌اند و از کوه‌نوردان و دریاچه‌شناسان و علاقه‌مندان طبیعت بکر منطقه، استقبال می‌کنند.

درست مثل شازده کوچولو

چند پروژه کاربردی در فتوشاپ



عکسش کنار ما باشد، توی آن منظره‌ی زیبا. یکدفعه فکری به ذهنم می‌رسد. می‌روم به سراغ رایانه و آن را روشن می‌کنم. اولیه هم چنان با تعجب نگاه می‌کند. بیچاره هنوز نتوانسته با فناوری ارتباط برقرار کند. احساس می‌کنم فکر می‌کند با یک نیروی ماورائی طرف است. چون دائم به دوربین، به رایانه و به هر وسیله‌ی الکتریکی و الکترونیکی که می‌بیند، حتی به لامپ برق، تعظیم می‌کند. عکس اولیه را می‌ریزم روی رایانه و «فتوشاپ» را باز می‌کنم. می‌خواهم عکس اولیه را هم به عکس دسته جمعی خودمان اضافه کنم تا خوش حال شود. فایل هر دو عکس (عکس دسته جمعی و عکس «اولیه») را با هم باز می‌کنم. دور تا دور عکس اولیه را انتخاب می‌کنم.

هر روز با هم ماجراهایی داریم. اوایل که سعی می‌کرد با علامت و ایما و اشاره با من حرف بزند، منظورش را نمی‌فهمیدم، اما حالا کم‌کم متوجه می‌شوم چه می‌خواهد بگوید. دستش را می‌گیرم و می‌برم توی اتاق. دوربین را بر می‌دارم. او را کنار اتاق می‌ایستادم و از او عکس می‌گیرم. بعد عکس را روی صفحه دوربین نشان می‌دهم و با اشاره به او و به عکس، می‌فهمانم که این عکس توست. چشم‌هایش از تعجب گرد می‌شود و می‌افتد به خنده و دوباره بالا و پایین می‌پرد. بعد یک اشاره به عکس دسته جمعی می‌کند و یک اشاره به خودش. منظورش را می‌فهمم. انگار می‌پرسد: «چرا من اون جا نیستم؟» دوست دارد

چند دقیقه است که ایستاده بالای سر من. عکس دسته جمعی ما را که روی میز بوده، برداشته و دستش گرفته، اشاره‌ای به من می‌کند و اشاره‌ای به عکس. بالاخره منظورش را می‌فهمم. می‌خواهد ببیند چه طور من هم توی عکس هستم و هم بیرون نشسته‌ام! راستش را بخواهید اصلاً نمی‌دانم چه طور و از کجا پیدایش شد؟ شاید زیر برف‌های قطبی، یخ زده بود و در اثر گرم شدن زمین و آب شدن یخ‌ها، دوباره زنده شده و آمده نه، مگر امکان دارد؟! شاید هم از یک سیاره‌ی دیگر آمده باشد درست مثل شازده کوچولو! شاید هم ... اصلاً ولش کن. در هر حال او-که من اسمش را گذاشته‌ام «اولیه»- الان اینجاست، پیش من و

گام اول برای تغییر زمینه عکس: انتخاب دور تا دور عکس

روی یک نقطه‌ی زمینه کلیک می‌کنیم تا همه‌ی زمینه‌ی عکس انتخاب شود. اما ما می‌خواستیم خود عکس را انتخاب کنیم، نه زمینه‌ی آن را! باید چه کار کنیم؟ خیلی ساده است. از منوی «select» گزینه‌ی «inverse» را انتخاب می‌کنیم (تصویر ۳)؛ یعنی ناحیه‌ی انتخاب شده را برعکس می‌کنیم. تا حالا زمینه‌ی عکس انتخاب شده بود، حالا برعکس، خود عکس انتخاب می‌شود.



تصویر ۱



برای انتخاب دور تا دور عکس، ابزارهای متفاوتی در فتوشاپ وجود دارد.

روش ۱: اگر زمینه‌ی عکس ساده و تک رنگ باشد، ساده‌ترین کار، استفاده از ابزار «عصای جادویی» یا «magic wand» است. اگر با این ابزار، روی نقطه‌ای کلیک کنید، تمام نقاط مجاور و دورتر از آن نقطه که رنگی مثل رنگ آن نقطه دارند، انتخاب می‌شوند (تصویر ۱). با تغییر دادن «tolerance»، میزان حساسیت و دقت کار تغییر می‌کند. مثلاً اگر شما بخواهید فقط نقاطی انتخاب شوند که رنگشان دقیقاً مثل رنگ نقطه‌ی موردنظر است، عدد و تولرانس را صفر می‌گذارید. ولی اگر بخواهید رنگ‌های نزدیک و مشابه به آن هم انتخاب شوند، باید عدد بزرگ‌تر (مثلاً ۳۰، ۴۰، ...) را وارد کنید (تصویر ۲).

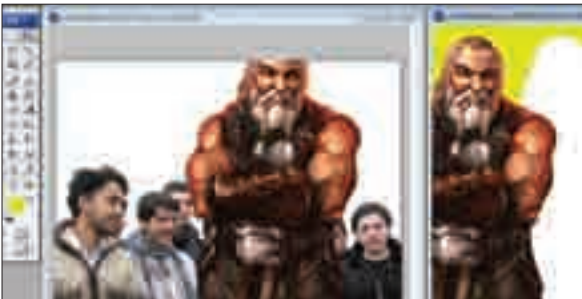


تصویر ۲

پس اگر زمینه‌ی عکس ساده باشد با عصای جادویی

گام سوم: انتقال تصویر انتخاب شده به زمینه‌ی مورد نظر

برای انتقال تصویر انتخاب شده به درون تصویر دیگر، می‌توان یا با استفاده از ابزار «Move» آن را کشید و درون تصویر دوم رها کرد (Drag&Drop)، یا تصویر انتخاب شده را با فشردن هم‌زمان کلیدهای **ctrl + c** کپی کرد و روی تصویر



تصویر ۳

دوم با فشردن کلیدهای **ctrl + v** چسباند (تصویر ۴). وای، چه قدر عکس اولیه نسبت به عکس ما بزرگ تر است! باید کوچک ترش کنم تا اندازه‌ی ما شود و طبیعی به نظر برسد. البته ناگفته نماند که اولیه از این که دید عکسش چند برابر تصویر ما، در کنار ما ایستاده، خیلی ذوق زده شد و صداهای عجیب و غریبی از خودش در می‌آورد.

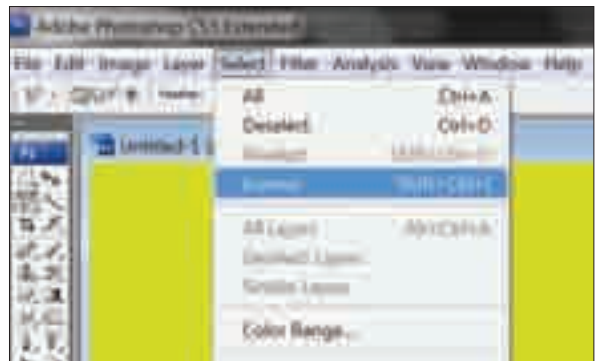
گام چهارم: تنظیم ابعاد تصویر و متناسب سازی

برای تغییر اندازه‌ی تصویر، دکمه‌های **ctrl + t** را با هم فشار می‌دهیم تا کادر تغییر دور عکس ظاهر شود. حال اگر ماوس را به گوشه‌ی این کادر ببریم، علامت فلش موربی ظاهر می‌شود. با کشیدن این فلش می‌توان تصویر را کوچک یا بزرگ کرد.

عکس آماده است. فقط به نظرم اگر اولیه پشت ما ایستاده بود، پاهایش طبیعی تر به نظر می‌رسیدند. به فکر افتادم زمینه‌ی عکس دسته جمعی مان را هم عوض کنم. شاید اگر دور عکس دسته جمعی مان را می‌بردیم و عکس دسته جمعی و عکس «اولیه» را روی یک زمینه‌ی دیگر می‌گذاشتیم بهتری می‌شد. در این صورت می‌توانستم اولیه را هم در ردیف پشت بگذارم (تصویر ۵).



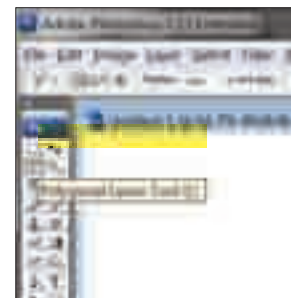
تصویر ۴



تصویر ۵

روش ۲. اگر زمینه‌ی عکس ساده نباشد، کار کمی سخت می‌شود. در این صورت، برای انتخاب عکس از ابزار کمند چند ضلعی «polygonal lasso» استفاده می‌کنیم. به این صورت که از یک نقطه در اطراف عکس شروع می‌کنیم و به دقت دور تا دور عکس را انتخاب می‌کنیم و منحنی را می‌بندیم. اما چندانکه در انتخاب عکس با ابزار lasso وجود دارد:

الف) برای این که دقت کار بیشتر شود، بهتر است عکس را بزرگ کنیم، برای این کار چند بار **ctrl + +** را با هم کلیک می‌کنیم، تا زمانی که احساس کنیم عکس به اندازه‌ی کافی بزرگ است که بتوان با دقت اطراف آن را انتخاب کرد.



ب) اگر فراموش کردیم

بعضی قسمت‌ها را انتخاب کنیم، می‌توانیم با نگه داشتن دکمه «shift» و انتخاب آن، آن بخش‌ها را به بخش انتخاب شده، اضافه کنیم. هم‌چنین، اگر جایی را به اشتباه انتخاب کنیم، می‌توانیم با نگه داشتن «Alt» و انتخاب بخش اشتباه، آن را از انتخاب خارج کنیم.

ج) اگر در حین انتخاب، به اشتباه جایی را کلیک کنیم، می‌توانیم با زدن دکمه‌ی «Backspace»، یک مرحله به عقب برگردیم.

خب، عکس اولیه را انتخاب کردم. فقط لبه‌های عکس خیلی تیز و بریده بریده است. باید کمی لبه‌های عکس را ملایم کنم تا طبیعی تر به نظر برسد.

گام دوم: ملایم سازی

برای طبیعی شدن لبه‌های تصویر، از منوی «select» گزینه‌ی «feather» را برمی‌گزینیم و در کادری که ظاهر می‌شود، عددی بین ۱ تا ۲ را وارد می‌کنیم. خوب شد. حالا با ابزار «Move» عکس اولیه را بر می‌دارم و داخل عکس دوم می‌گذارم.

مغز: پردازشگری شگرف

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است...

شاید پیچیده‌ترین پدیده‌ای که هم‌چنان خود را از دستبرد شناسایی انسان دور نگه داشته، مغز انسان است. وزن مغز انسان بالغ - با کمی تفاوت میان زن و مرد - حدود یک و نیم کیلوگرم است. چندین میلیارد نورون (سلول عصبی) با میلیاردها پیوند داخلی با هم در ارتباط هستند که از بطن پیوندها، توانایی‌های فوق‌العاده‌ای ما پدید می‌آید: ادراک، یادگیری، حافظه، تعقل، زبان، آگاهی و خودآگاهی. البته این قابلیت‌ها تماماً مادی نیستند و صرفاً برپایه‌ی کنش و واکنش‌های



جسمانی نمی‌توان تمام ماهیت ادراک یا آگاهی را توضیح داد. اما بی‌هیچ تردیدی، مغز انسان به عنوان یک ابزار توانا در آگاهی دخالت دارد. دلیل آن واضح است. کوچک‌ترین تغییری در مغز موجب تغییراتی در آگاهی می‌شود. مثلاً داروهایی که بر کارکرد مغز اثر می‌گذارند، بر تجربه‌های ذهن نیز اثر می‌کنند. برانگیختگی بخش‌هایی از مغز سبب ایجاد تجربیاتی چون توهم و واکنش‌های هیجانی یا عاطفی می‌شود. البته نحوه‌ی تأثیرگذاری مغز بر فرایند آگاهی و ادراک - با وجود پیشرفت‌های چشم‌گیر - هم‌چنان رازی سر به مهر است.

مغز به عنوان یک سیستم پردازشگر

معمولاً مغز انسان را رایانه یا سیستم پردازشگر مرکزی (CPU) برای آدمی می‌دانند. این مقایسه اصلاً درست نیست، گرچه خیلی شایع شده است. میزان شباهت مغز با یک رایانه، چه از لحاظ ساختار و چه از لحاظ عملکرد، خیلی ناچیز است. درست‌تر آن است که (CPU) را مغز رایانه بدانیم نه برعکس. مغز انسان در حدود ۱۰ میلیارد سلول دارد. هر سلول مغز، «نورون» نامیده می‌شود. به‌طور متوسط هر نورون با سایر نورون‌ها حدود ۱۰ هزار اتصال دارد. هر اتصال یک «سیناپس» نامیده می‌شود. از لحاظ فیزیولوژی، فرایند ادراک و یادگیری در این اتصالات سیناپسی شکل می‌گیرد. شبکه‌ی نورون‌ها، یک سیستم پردازش موازی هستند. این امر برخلاف رایانه‌ی معمولی است که در آن، هر پردازشگر

دنباله‌ای از دستورالعمل‌ها را به‌طور متوالی اجرا می‌کند. توجه کنید، الان که این متن را می‌خوانید، هم به صفحه‌ی کاغذ نگاه می‌کنید و هم معانی نوشته را می‌فهمید. به‌علاوه، ممکن است با بعضی مطالب این متن موافق نباشید. احتمال دارد هم‌زمان صدای یک موسیقی را نیز از رادیو بشنوید. کمی هم احساس گرمی کنید یا کمی احساس دندان درد داشته باشید. همه‌ی این احساسات بطور هم‌زمان و موازی در مغز شما تفسیر و تحلیل می‌شوند. هم‌چنین، معمولاً - اگرچه نه همیشه - به این فرایندها آگاهی دارید.

یعنی «خود» را محور و وحدت بخش همه‌ی دریافت‌ها می‌یابید. پس شما برخلاف یک رایانه، علاوه بر «آگاهی» دارای «خودآگاهی» هم هستید. و این خودآگاهی سری عظیم است.

مغز نه تنها بسیار
پیچیده است، بلکه
از نظر ساختاری
نیز با رایانه بسیار
متفاوت است



از لحاظ سرعت انجام اعمال،
حداکثر سرعت عمل نوروها
۱۰۰ هرتز است؛ یعنی ۱۰۰ عمل
در ثانیه. در حالی که CPU های
پیشرفته‌ی کنونی ۱۰۰ ها میلیون
دستورالعمل را در ثانیه اجرا می‌کنند. با
وجود آن که سیستم اعصاب به کندی عمل
می‌کند، ولی به دلیل پردازش موازی و غیر متمرکز،
قابلیت‌های بسیار متنوعی از خود نشان می‌دهد. در جدول
زیر بعضی ویژگی‌های مغز و رایانه با هم مقایسه شده‌اند.



یادگیری	تحمل خطا	روش محاسبه	سرعت پردازش	انرژی مصرفی	اندازه‌ی اجزاء	اجزاء پردازشگر	
بلی	بلی	موازی و توزیع شده	۱۰۰ هرتز	۳۰ وات	۱۰ ^{-۶} متر	۱۰ ^{۱۴} سیناپس	مغز
خیر	خیر	سری و متمرکز	۱۰ ^۹ هرتز	۳۰ وات (cpu)	۱۰ ^{-۶} متر	۱۰ ^۸ ترانزیستور	رایانه

پیچیدگی مغز

هر منطقه‌ای از مغز، ظاهراً به نوع ویژه‌ای از عملکرد اختصاص دارد؛ مانند شناسایی رنگ‌ها، تصاویر بصری، تولید لحن در گفتار، یا به خاطر آوردن نام اشیا. این را از آن رو می‌دانیم که وقتی مناطق ویژه‌ای در مغز در اثر تصادف یا سکتة مغزی آسیب ببینند، عملکردهای مربوط به آن نیز دچار اختلال می‌شوند. مثلاً آسیب‌دیدگی مناطق ۴۴ و ۴۵ در سمت چپ لب پیشانی که روی هم «منطقه‌ی بروکا» نامیده می‌شود، غالباً این امکان را از شخص سلب می‌کند که جمله‌هایی از نظر دستوری صحیح به زبان آورد. آسیب‌دیدگی مناطق دیگر، به ناتوانی در به خاطر آوردن نام‌های اشیای آشنا و یا بازشناختن چهره‌های آشنا منجر می‌شود.

به نظر می‌رسد که قابلیت‌های زبانی، مثل گفتار و فهم کلمات و عبارات، در سمت چپ مغز پردازش می‌شوند، در حالی که بازشناختن فضایی، مثلاً توانایی فهم یک نقشه،

در سمت راست انجام می‌گیرد. اما زیر میکروسکوپ الگوهای بافت‌های نیمه‌ی چپ و نیمه‌ی راست مغز عین یکدیگر به نظر می‌رسند.

اگرهم تمایزی در کار باشد، آن‌قدر ظریف است که تشخیص آن ممکن نیست.

مغز نه تنها بسیار پیچیده است، بلکه از نظر ساختاری نیز با رایانه بسیار متفاوت است. در یک سیستم پیچیده مانند رایانه، اختلال در یک جزء سخت‌افزاری یا نرم‌افزاری کل سیستم را از کار می‌اندازد. اگر حتی یک دستورالعمل در یک برنامه‌ی رایانه‌ای اشکال نحوی^(۱) داشته باشد، اصلاً برنامه کار نمی‌کند.

اگر حتی یک ترانزیستور در رایانه بسوزد، کل عملکرد آن دچار اختلال می‌شود. لیکن بسیار کم احتمال دارد که مغز انسان به صورت فاجعه‌باری از کار بیفتد. تمایز ضریب اطمینان مغز انسان با رایانه اختلاف بین روند تکامل طبیعی و تولیدات مهندسی را نشان می‌دهد. مغز غالباً فکرهای بد یا اطلاعات نادرست و حتی عملکردهای

بد اجزای خود را تحمل می‌کند، بدون این که از کار باز ماند، نورون‌های مغز دائماً می‌میرند و هرگز جای‌گزین نمی‌شوند، اما اگر آسیبی جدی در کار نباشد، مغز می‌تواند خود را از نو سازگار و آسیب‌ها را جبران کند. بسیار کم پیش می‌آید که آدمی به یکباره از کار بیفتد. «فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ!»

یکی از تفاوت‌های ظاهری مغز انسان با سایر حیوانات، بزرگی مغز انسان است. البته منظور اندازه‌ی مطلق مغز انسان نیست. حیوانات بزرگ جثه، طبعاً مغزی بزرگ‌تر از مثلاً موش یا گربه دارند. مهم نسبیتی است که بین اندازه‌ی مغز و اندازه‌ی کلی بدن وجود دارد. نسبت اندازه‌ی فیزیکی مغز ما به بدنمان، پنج برابر بزرگ‌تر از مقدار معمولی همین نسبت در سایر پستانداران است. گرچه وزن مغز کم‌تر از دو درصد وزن یک انسان بزرگسال است، ولی بیش‌از ۲۰ درصد انرژی دریافتی انسان در مغز به مصرف می‌رسد.

In God We Trust

Hidden Dialogue

During the days I was getting ready to go to school, all I was thinking, was about those children who can't go to school, not voluntarily but obligatorily. "What can Palestinian children do when they are told not to go to school? Is there any new educational year in their country? Do they have any suitable classes? What's their teachers' nationality? Israelis or Palestinian? What would I do if I were in their place? I would resist or fail? I would study at all? ", I often thought.



All these hidden conversation annoyed me. I was put between two things: Living in a calm country, without thinking about other war-stricken students around the whole world? Or thinking about how we can defend their rights and being concerned for them?



"There are two days in the world: one is for you and one is against you.", this beautiful sentence had a great effect on me just when I was thinking on Palestinian students.



I spoke it aloud internally: "one is for me and one is against me? Is it possible for me to see such a day as Palestinians do? Don't I think that there may be a day that comes against me?"



I always put myself of instead others and have many hidden dialogues with myself, how about you?



Do you have hidden dialogues with yourselves, if any write us one of them and win a prize!!!



If it is possible for you translate *the Italic Sentence* into Persian and tell us whose sentence it is. We will give some prizes to the correct answers!

رنگارنگ و پیچیده در ژرفای تاریکی

اقیانوس‌ها جزء بزرگ‌ترین و متنوع‌ترین اکوسیستم‌های آبی هستند و بسته به موقعیت جغرافی‌شان ویژگی‌ها و موجودات خاصی دارند. یکی از زیباترین و غنی‌ترین زیستگاه‌های آبی جهان، جزایر و صخره‌های مرجانی‌اند که در بستر اقیانوس‌ها واقع شده‌اند. این صخره‌ها از قدیمی‌ترین و غنی‌ترین اجتماعات موجودات زنده روی زمین هستند.

هم‌زیستی گیاه و جانور

چرخه بر فعالیت آهکی شدن آن‌ها تاثیر مستقیم می‌گذارد.

مرجان‌ها به شیوه‌های متفاوتی تغذیه و زیست می‌کنند، به‌طوری‌که برخی در شب و برخی دیگر در روز تغذیه می‌کنند. بسیاری از مرجان‌های آبسنگ‌ساز و پلیپ‌هایی دارند که پلیپ‌ها حاوی سلول‌های چسبنده و

صخره‌های مرجانی یا آبسنگ‌ها جوامع متنوعی از گیاهان و جانوران دریایی‌اند که بر سطح صخره‌ای این مناطق رشد می‌کنند. بخش عمده‌ی این جزایر از کربنات کلسیم (CaCO_3) تشکیل شده که عموماً حاصل ته‌نشینی پوسته‌ی سخت جانوران

می‌پردازند، با این تفاوت که تغذیه‌ی روزانه بر خلاف تغذیه‌ی شبانه، خوردن جانوران کوچک نیست.

درون بافت تمام مرجان‌های آبسنگ‌ساز، جلبکی به نام «زوکسانتلا»^۱ زندگی می‌کند. طی فرآیند فتوسنتز، این جلبک کربن دی‌اکسید و آب را به اکسیژن و کربوهیدرات‌ها تبدیل می‌کند. کربوهیدرات‌های حاصل از این فرایند فتوسنتز، به عنوان مواد غذایی در اختیار مرجان‌ها قرار می‌گیرند. از طرف دیگر اکسیژن، محصول دیگر این فرآیند فتوسنتز، برای عملکرد طبیعی تنفس در بدن جانوران، مورد استفاده‌ی مرجان‌ها قرار می‌گیرد.

گرد جهان به دنبال آبسنگ‌های مرجانی

نیازها و خصوصیات ویژه‌ی صخره‌های مرجانی سبب محدودیت توزیع این زیستگاه‌های منحصر به فرد در اکوسیستم‌های آبی شده است. یکی از شرایط مناسب برای تشکیل و بقای این صخره‌ها، دمای مناسب آب، یعنی حدود ۲۴ درجه‌ی سانتی‌گراد است. بنابراین، آبسنگ‌های مرجانی تنها در مناطق گرمسیری که امکان وجود آب گرم فراهم است، یافت می‌شوند.

از آن‌جا که مرجان‌ها برای بقای خود (تنفس و تغذیه) به جلبک‌ها نیاز دارند و جلبک‌ها نیز برای فرآیند فتوسنتز نیازمند نور هستند، امکان فعالیت در عمق‌های بالا را ندارند، از این رو، برای دسترسی به جلبک به عنوان گیاه هم‌زیست مرجان، باید به مناطق کم عمق (حدود ۳۰ متر زیر سطح آب) و تمیز واقع شده در آب‌های ساحلی برویم که، محیط زیست مناسبی برای تشکیل این اکوسیستم‌های آبی است. با وجود این، تمام آب‌های خط ساحلی مناطق گرمسیری برای «ریف»^۲‌های مرجانی مناسب نیستند.



گزنده‌ای هستند. این جانوران اولیه از این سلول‌ها برای بی‌حس کردن و گرفتن جانوران کوچک استفاده می‌کنند. تعداد کثیری از مرجان‌های آبسنگ‌ساز از این شیوه برای تغذیه در شب بهره می‌برند و در طول روز در پوسته‌ی محافظ قرار می‌گیرند. برخی دیگر از این موجودات در طول روز به تغذیه و کسب غذا از محیط اطرافشان

است. مرجان‌ها جزو جانوران اولیه و کوچک دریایی هستند که بخش زنده و سخت آبسنگ‌ها را تشکیل می‌دهند و پوسته‌های آهکی تولید می‌کنند. آن‌ها با ایجاد توده‌های فشرده، صخره‌هایی به نام «صخره‌ی مرجانی» یا «آبسنگ مرجانی» به وجود می‌آورند. ارتباط فعالیت مرجان‌های دریایی با چرخه‌ی روز و شب بسیار نزدیک است. این

خطر در کمین زیستگاهی خارق العاده

خطرات عمده‌ای جزایر مرجانی را تهدید می‌کند. به‌طور کلی هر گونه تغییر در شرایط زیستی این مناطق زندگی مرجان‌ها را به خطر می‌اندازد؛ تغییر در شوری، درجه‌ی حرارت و... صنعت گردشگری، لایروبی و احیای زمین برای ساختن هتل‌ها، فرودگاه‌ها و بندرگاه‌ها، جمع‌آوری مرجان‌ها

شنای دسته جمعی، حفاظت از خود و پنهان شدن طی روز یا شب و همچنین استراحت محسوب می‌شوند.

عظیم‌ترین در جهان
بزرگ‌ترین آبسنگ‌های مرجانی جهان در سواحل شرقی استرالیا، بیش از ۲۰۳۰ کیلومتر طول دارند و مساحتی حدود ۲۰۷ هزار کیلومتر مربع را تحت پوشش قرار می‌دهند.

برای مثال، مناطقی که در مجاورت دهانه‌ی ورودی رودخانه‌ها به دریا هستند، به دلیل ورود آب شیرین به دریا و کاهش میزان شوری، بستر استقرار این صخره‌ها نخواهند بود. مرجان‌ها به حداقل شوری 25 ppt میلی گرم بر لیتر نیاز دارند و البته در آب‌های دریایی اشباع، با میزان شوری 35 ppt از مناسب‌ترین عملکرد برخوردارند. قابل ذکر است که با توجه به جریان‌های کروی زمین، صخره‌های مرجانی عموماً به حواشی شرقی قاره‌ها که از جریانات استوایی گرما می‌پذیرند، محدود می‌شود.

غناي اکوسیستم جزایر مرجانی

در سطح و اطراف صخره‌ها، جلبک‌های قرمز، قهوه‌ای و سبز زیست می‌کنند. این جلبک‌ها آهکی هستند و منبع کربناته برای بسترها و سواحل سنگی به شمار می‌روند. علاوه بر مرجان‌ها، جانوران متعددی از این زیستگاه پیچیده به منظور استراحت، پنهان شدن و تغذیه بهره‌مند می‌شوند. از آن جمله می‌توان این جانوران را نام برد اسفنج‌ها با رنگ‌های درخشان، برخی از نرم‌تنان که بر سطح مرجان‌ها زیست می‌کنند، ولی اغلب آن‌ها در مناطق شنی و بسترهای چمنزار اطراف صخره‌ها یافت می‌شوند و خرچنگ‌ها و میگوها که عموماً در زوایا و شکاف این صخره‌ها پناه می‌جویند.

بسیاری از ماهی‌ها، «فون جانوری»^۴ این مناطق محسوب می‌شوند. ماهی‌های ساکن این نواحی، با عادات زیستی و رنگ‌های باشکوه خود از جذابیت فوق‌العاده‌ای برخوردارند. اغلب آن‌ها ساختار بدنی و یا رفتارهای تغذیه‌ای عجیبی دارند. از آن‌جا که این خصوصیات در تطابق با ویژگی‌های چنین زیستگاهی است، آبسنگ‌های مرجانی بهترین مکان برای تغذیه،



جزایر مرجانی ایران

یکی از منحصر به فردترین مجموعه‌های مرجانی دنیا در خلیج فارس واقع شده که کامل‌ترین و زنده‌ترین نوع آن در آب‌های جزیره‌ی قشم است. تصویر برداری‌های انجام شده در اعماق آب از این آبسنگ‌های کم نظیر که در لابه‌لای آنان انواع آبریان شگفت انگیز و ماهی‌های رنگارنگ در شکل‌ها و اندازه‌های بدیع در حرکت‌اند، نشان می‌دهد که آب‌های پیرامون قشم (به ویژه در ساحل جزیره هنگام و ساحل جزیره لارک) از ظرفیت بسیار بالایی در این زمینه برخوردار است.

و صدف‌ها برای یادگاری، ساختن جاده‌ها و خانه‌ها، آلودگی توسط سم دفع آفات و کودهای کشاورزی، تخلیه فاضلاب‌ها و نشت سوخت‌ها. همچنین، ماهی‌گیری بیش از حد در این مناطق که با عبور و مرور زیاد کشتی‌ها و استفاده از ابزار کشتن و صید ماهی‌ها همراه است، این زیستگاه‌ها را به مخاطره می‌اندازد.

پی نوشت

1. zooxanthellae
2. reef
3. part per thousand
4. von animal

از زبان چه می‌دانید؟

آیا می‌دانید زبان چیست؟ احتمالاً اکنون جواب می‌دهید: بله، زبان تکه گوشتی در دهان است که حرکت می‌کند و ما با آن حرف می‌زنیم. البته اشتباه حدس زده‌اید. آن چه که در دهان ماست زبان است. اما منظور ما از زبان چیز دیگری است. کمی فکر کنید. در هر کاری که انجام می‌دهیم، درس می‌خوانیم، بازی می‌کنیم، با دوستان و اقوام خود صحبت می‌کنیم و تلفن می‌زنیم و یا به اخبار رادیو یا تلویزیون گوش می‌دهیم، با دنیایی از زبان روبه‌رو می‌شویم. پس اکنون می‌دانیم که زبان انبوهی از واژه‌ها و جمله‌ها است که هر روز در هر لحظه از زندگی ما به کار می‌بریم تا بتوانیم با انسان‌های محیط اطراف خود ارتباط بهتری داشته باشیم. جالب است بدانید که انسان تنها حیوانی است که زبان می‌آموزد، با آن صحبت می‌کند و با هم‌نوع خود ارتباط برقرار می‌کند.

منشأ زبان‌ها

به راستی زبان چیست؟ از کجا آمده، چه کسی آن را کشف کرده است؟ فرضیه‌های متفاوتی درباره‌ی منشأ زبان انسان وجود دارد. برخی از دانشمندان معتقدند که زبان منشأ الهی دارد؛ یعنی خداوند آدم را آفرید و آدم تمام موجودات زنده را نام‌گذاری کرد. برخی دیگر بر این اعتقادند که زبان بر اساس صداهای طبیعی به وجود آمده است.

برخی بر این باورند که انسان‌های نخستین واژه‌ها را از روی صداهایی که در طبیعت وجود داشته‌اند، تقلید کرده‌اند.

کلماتی مانند خش‌خش، شرشر، تق‌تق و ... از این دسته‌اند. برخی دیگر معتقدند منشأ زبان فریادهای طبیعی ناشی از احساسات انسان‌ها مانند «آه»، «آخ» و «وای» بوده است؛ بعضی می‌گویند پیدایش زبان تقلید صداهایی بوده است که هنگام انجام کار بدنی از دهان بیرون می‌آمد؛ مانند صداهایی که از برداشتن تنه‌ی سنگین درختی از روی زمین تولید می‌شد. و برخی دیگرهم معتقدند زبان در اثر تولید صداهایی که از دهان انسان خارج می‌شد، به‌وجود آمد که در این

نظریه، شکل دهان، دندان‌ها، لب‌ها، حنجره و زبان نقش مهمی دارد. با وجود فرضیه‌های متفاوت درباره پیدایش زبان، ما هنوز به طور دقیق نمی‌دانیم زبان چگونه به‌وجود آمده و هیچ نظریه‌ی قطعی در مورد پیدایش زبان وجود ندارد. اما می‌دانیم که زبان گفتاری پیش از زبان نوشتار به‌وجود آمده است. در کاوش آثار زندگی نیم میلیون ساله‌ی بشری روی کره‌ی زمین، هیچ آثار بارزی مربوط به زبان گفتار بشر به‌دست نیامده است، اما آثار بسیار زیادی از زبان نوشتار در دست است. برای مثال،

دانشمندانی چون سقراط، افلاطون و ارسطو در دوران یونان باستان در مورد زبان‌های بشری مطالعه کردند و پس از آن‌ها دانشمندان دیگر به نوشتن دستور برای زبان‌های جهان پرداختند.

تراخس، در قرن دوم پیش از میلاد مسیح، اولین کتاب دستور زبان یونانی را نوشت. پس از آن در دوره‌ی امپراتوری روم وارون به نگارش اولین کتاب دستور زبان لاتین دست زد. سپس در قرون وسطی، سیبویه به نوشتن کتاب دستور زبان عربی پرداخت. بانی‌ی نیز دستور زبان هندی را نوشت. سپس در

پی‌آن، دانشمندان گوناگون از گوشه و کنار جهان به نوشتن دستور زبان‌هایی چون چینی، ژاپنی، انگلیسی، ایتالیایی، روسی، هندی و غیره همت گماشتند. **زبان‌ها متنوع‌اند** بنابراین مطالعات و محاسباتی که دانشمندان و زبان‌شناسان در قرن نوزدهم به عمل آورده‌اند،

تقریباً چهار تا هفت هزار گونه زبان در میان حدود شش میلیارد جمعیت کره‌ی زمین وجود دارد.

این رقم چندان دقیق نیست، چون هنوز هم در جهان زبان‌هایی وجود دارند که کشف نشده و به حساب نیامده‌اند. آیا این سؤال به ذهن شما

نمی‌آید که: «چگونه می‌توان این زبان‌ها را دسته‌بندی کرد؟» درست است، کار ساده‌ای نیست و حاصل سال‌ها تلاش و مطالعه‌ی دانشمندان زبان‌شناس است. اینان زبان‌ها را به روش‌های گوناگون دسته‌بندی کرده‌اند. برخی از آن‌ها درصدد یافتن رابطه‌ی خویشاوندی میان زبان‌ها برآمده‌اند و آن‌ها را از حیث شباهت الفاظ و ساختار در یک خانواده قرار داده‌اند. در قرن هجدهم، دانشمند زبان‌شناس، **سر ویلیام جونز**، از روی شباهت‌های فراوانی که میان زبان‌های سانسکریت، یونانی و لاتینی مشاهده کرد، متوجه شد که این زبان‌ها دارای نوعی رابطه‌ی خویشاوندی‌اند زیرا نه تنها به لحاظ ساختمان، بلکه به لحاظ ریشه‌ی لغات به هم شباهت دارند.

بر اثر این مطالعات و رواج زبان‌شناسی تاریخی، به تدریج خانواده‌های زبانی شناخته شدند و از این طریق هر گروه از زبان‌ها که از اصل و منشأ واحدی گرفته شده‌اند، در یک خانواده‌ی زبانی قرار گرفتند. زبان‌شناسان این خانواده را «زبان مادر» نامیدند. برخی از زبان‌های مادر که توسط زبان‌شناسان کشف و معرفی شده‌اند، عبارت‌اند از: اروپایی، استرالیایی-آسیایی، آفریقایی - آسیایی، اورالی، آلتایی، دراویدی و غیره.

خانواده‌ی زبان‌های هند و اروپایی

خانواده‌ی زبان‌های هند و اروپایی، به لحاظ تعداد گویشوران بزرگ‌ترین خانواده‌ی زبانی جهان محسوب می‌شود

در این‌جا به توضیح و توصیف بزرگ‌ترین خانواده زبانی به لحاظ تعداد گویشوران به نام «هند و

اروپایی» می‌پردازیم. حدود صد زبان در این خانواده‌ی زبانی قرار گرفته‌اند که از لحاظ تعداد، خانواده‌ی بزرگی پانزدهم میلادی، در آمریکا و آفریقا و اقیانوسیه نیز رواج یافت. قلمرو جغرافیایی خانواده‌ی زبانی هند و

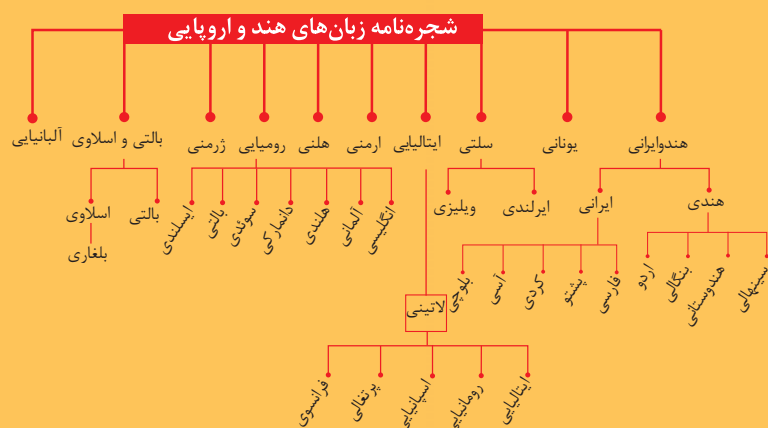


■ خط تیره نشان دهنده مرزهای جغرافیایی سیاسی است. خط مممت نشان دهنده‌ی مرزهای زبانی است.

- ۱- سلتی
- ۲- ژرمنی
- ۳- رومیایی
- ۴- هلنی
- ۵- اسلاوی
- ۶- آلبانیایی
- ۷- ارمنی
- ۸- هندو ایرانی
- ۹- بالتی

نیست، اما از لحاظ تعداد گویشوران بزرگ‌ترین خانواده‌ی جهان محسوب می‌شود. این خانواده‌ی زبانی از حدود هزاره‌ی اول پیش از میلاد مسیح در بخش بزرگی از اروپا و جنوب و جنوب غربی آسیا رایج بود و از نیمه‌ی قرن

اروپایی را در شکل مشاهده می‌کنید. این کهری خاکی با زبان‌های خانواده‌ی هند و اروپایی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. اسامی این زبان‌ها را در شجره‌نامه‌ی خانواده‌ی هندو اروپایی مشاهده می‌کنید.



فارسی	انگلیسی	ویلیزی	فرانسوی	اسپانیایی	پرتغالی	ایتالیایی	لاتینی	آلمانی	روسی	سوئدی	رمانیایی	یونانی	سانسکریت	ارمنی
مادر	mother	mam	mère	madre	mãe	madre	mater	mutter	mat	moder	mamār	meter	matar	mayr

مقایسه واژه «مادر» در برخی از زبان‌های هم‌خانواده در هند و اروپایی

دشمنان ریاضی نخوانند!

گفت‌وگو با حمید رضا امیری، سردبیر مجله‌ی رشد برهان ریاضی



آدم‌های دنیا را می‌شود به دو دسته تقسیم کرد: آن‌هایی که ریاضی را دوست دارند و آن‌هایی که ریاضی را دوست ندارند. دانش‌آموزان دبیرستان را هم می‌شود به دو دسته تقسیم کرد: آن‌هایی که رشد برهان ریاضی را می‌خوانند و آن‌هایی که رشد برهان ریاضی، را ندیده‌اند و نخوانده‌اند. حالا فرض اولیه را بر این می‌گذاریم که شما در گروهی جای دارید که ریاضی را دوست دارند و این گروه یا رشد برهان ریاضی را دیده‌اند یا ندیده‌اند.

رشد برهان ریاضی ۲۰ سال است که چاپ می‌شود. یعنی این فصل‌نامه دقیقاً وارد ۲۰ سالگی خود شده است.

رشد برهان ریاضی یک مجله‌ی کمک آموزشی در زمینه‌ی ریاضی است؛ پر از مثال و سؤال و جواب. خود معلمان شما آن را تدوین می‌کنند و استاندارد استاندارد است. در شماره‌ی بهار و زمستان هم پر از نمونه سؤال امتحانی است که به تفکیک پایه‌های تحصیلی دبیرستان چاپ شده‌اند. قیمتش هم که عالی است. مطمئن باشید، اگر تا به حال این مجله ۶۴ صفحه‌ای را ندیده‌اید، با اولین تومانی که خرج می‌کنید، خواهید فهمید که چه چیزی را از دست داده بودید.

راستی شاید برایتان جالب باشد که کمی با حمیدرضا امیری، سردبیر این مجله آشنا شوید. او تمام این مدت سردبیر رشد برهان بوده است و با کلی مسئله‌ی ریاضی سروکله زده است. باور کنید، سردبیر چنین مجله‌ای بودن واقعاً سخت است.

چاپ رسید و از آن موقع همکار ما شد. آرام آرام وضعیت نشریه هم فرق کرد. با این که فکر نمی‌کردم روزی نشریه ۲۰ ساله شود. اما حالا می‌بینم مجله‌ای منحصر به فرد است. چرا که در این مدت تحریریه‌ی ثابت داشته است و هر دانش‌آموزی آن را در دست بگیرد، حتماً مطلبی جالب برای خودش پیدا می‌کند.

این همه سختی که گفتید وحشتناک است. پس واقعاً عاشق کارتان بوده‌اید.

بله، این مجله مثل بچه‌ام می‌ماند. من اعتقاد دارم، مجله‌ی برهان، راه تزییق سریع و مناسبی به جامعه ریاضی ماست. چرا که در هر حال، کتاب‌های درسی از لحاظ حجم محدودیت دارند و ریاضی هم بسیار گسترده است. از آمار و هندسه و جبر و حسابان بگیر تا موضوع‌بندی هر کدام آن‌ها. اما

ریاضی بود، تعطیل شد. از آن به بعد، همیشه خلاء وجود چنین نشریه‌ای را حس می‌کردم. زمانی که مسئول گروه ریاضی «انتشارات مدرسه» بودم، ایده‌ی این کار را به مدیر مسئولان دادم و او هم قبول کرد.

حالا از ۲۰ ساله شدن نشریه‌تان چه حسی دارید؟

خودم فکر نمی‌کردم که روزی ۲۰ سالگی‌اش را ببینم. آن اوایل خیلی مشکل کاغذ و چاپ پیش می‌آمد. ضمن این که گاهی به موقع به مدرسه‌ها نمی‌رسید. گاهی خودم هم مدیر داخلی و سردبیر بودم و هم طراح سؤال، ویراستار و صفحه‌آرا تا این که آقای «میرشهرام صدر» به کمک آمد. ایشان از خوانندگان مجله بود. و مرتب برایمان مقالاتی می‌فرستاد و هیچ‌وقت هم از رد شدن مطلبش ناراحت نمی‌شد. بالاخره روزی مقاله‌ی وی به

واقعیت را بگویید. شما که ۲۰ سال است سردبیر یک مجله‌ی ریاضی هستید، خودتان هم ریاضی‌تان خوب بود؟

(می‌خندد) بله. بهترین نمره‌های من همیشه در ریاضی بود و ادبیات. در ریاضی هم همیشه از پس ریاضی جدید و جبر برمی‌آمدم، اما از پس هندسه نه. با این حال آن قدر به ریاضی علاقه داشتم که در اولین سالی که کنکور دادم، در دانشگاه سراسری و آزاد در رشته‌ی ریاضی قبول شدم.

راست است که وقتی شما سردبیری این نشریه را برعهده گرفتید، خیلی جوان بودید؟

بله، در سال ۱۳۶۹ که من ۲۷ ساله بوده‌ام، اولین برهان ریاضی آماده‌ی چاپ شد. فکر اولیه‌ی چاپ چنین مجله‌ای از خودم بود. ماجرا از این جا شروع شد که وقتی من سال اول دبیرستان بودم، مجله‌ی «یکان» که یک مجله‌ی



مجله‌ی ما هر بار به طور مفصل به این موضوعات می‌پردازد.

■ بهتر است بیشتر با مجله آشنا شویم. چه‌طور است که این نشریه به درد تمام پایه‌های دبیرستان می‌خورد و بخش‌های عمومی و تخصصی را هم در خودش جای داده است؟

■ این مجله چند چارچوب اصلی دارد. در بحث کمک‌درسی، دقیقاً به درس‌های مدرسه اشاره دارد و مولفان ما معلم مدرسه‌ها هستند. این به معنی آن است که مثلاً همیشه بحث تابع در شماره‌ی پاییز ما چاپ می‌شود، چون این مبحث اول کتاب است و دانش‌آموزان به مثال‌ها و نمونه سئوالات بیشتری نیاز دارند.

پس بخشی از مجله کمک درسی است. یعنی موضوعات آن در کتاب هست اما ما بحث را بازتر می‌کنیم یا به حاشیه‌های آن می‌پردازیم. مثلاً اتحادهای بزرگ‌تر را اثبات می‌کنیم و حتی کاربرد موضوعات را به دانش‌آموزان می‌گوییم.

بخشی از مجله عمومی‌تر است؛ به تاریخ ریاضی و فلسفه‌ی آن می‌پردازیم. بازی و مسابقه و سرگرمی ریاضی هم داریم.

بخشی هم که در فصل‌های زمستان و بهار چاپ می‌شود، مسائلی در جمع‌بندی هر نیم‌فصل دارد و نمونه سئوالات امتحانی که برای هر پایه جداگانه طرح می‌شود.

■ چه‌خوب، کاش یک بخش جالب دیگر هم در مجله داشتید!

■ چه بخشی؟

■ داستان‌هایی که در آن‌ها ریاضی باشد. این‌طوری مجله جالب‌تر می‌شود.

■ البته بخشی به نام «تفریح اندیشه» در مجله هست که یک موضوع ریاضی را داستانونوار بیان می‌کند. حتی یادم هست، یک بار یکی از قضاوت‌های حضرت علی (ع) را هم که جنبه‌ی روایی داشت و از منظر ریاضی می‌شد به آن پرداخت، در مجله کار کردیم.

■ راستی هر چهار سال مخاطبان شما تغییر می‌کنند. این باعث نمی‌شود که

**این مجله مثل بچه‌ام می‌ماند.
من اعتقاد دارم، مجله‌ی
برهان، راه تزریق سریع و
مناسبی به جامعه ریاضی
ماست**

مطالب تکراری در نشریه چاپ کنید؟ با تغییر مخاطبان که موضوعات کتاب‌ها عوض نمی‌شوند؟

■ سؤال خوبی کردید. ما به دوره‌ی گردش چهار ساله فکر کرده‌ایم. اما اگر مطلبی را دوباره به چاپ برسانیم، بار دیگر به ویرایش آن دست می‌زنیم و مطالبی به آن اضافه و یا از آن کم می‌کنیم. یا حتی می‌دهیم آن موضوع را فرد دیگری بنویسد. این‌گونه نگاه‌ها فرق می‌کند، ولی ما باز به همان مسئله‌ی تکراری کتاب‌ها می‌پردازیم.

■ شما معتقدید ریاضی مهم‌ترین علم بشر است؟

■ نه، ولی جزو علوم فطری است و با فطرت انسان سازگار. همیشه 2×2 می‌شود ۴. اما قوانین فیزیک تغییرپذیرند و یا ادبیات در هر خطه‌ای تغییر می‌کند، در حالی که ریاضی این‌طور نیست. کودک اولین چیزی که یاد می‌گیرد، یک مامان و یک باباست. حتی وقتی می‌گوییم پنج، فوراً دستش را نشان می‌دهد. این‌ها نشان

می‌دهند، ریاضی آن‌طور که تصور می‌شود، بی‌روح و خشک نیست.

خودتان کدام مبحث ریاضی را دوست دارید؟

■ نظریه‌ی اعداد، احتمال و ماتریس. آیا تا به حال دلتان خواسته‌است که جای یکی از ریاضی‌دانان به‌نام باشید؟

**ریاضی آن‌طور که تصور
می‌شود، بی‌روح و خشک نیست**

■ نه، چون آن‌ها در زمان‌ها و مکان‌هایی بوده‌اند که من آن زمان‌ها و مکان‌ها را دوست ندارم.

■ حالا کدامشان را بیشتر دوست دارید؟

■ جمشید غیاث‌الدین کاشانی را که از زمان خود جلوتر بود، غلامحسین مصاحب و پرویز شهریاری را که هر دو معاصرند و زحمات زیادی برای ریاضی کشیده‌اند، و همچنین گوس و هاردی را که از ریاضی‌دانان غرب هستند.

■ راستی کسانی که به مجله دسترسی ندارند، چه کنند؟

■ باید از طریق دفتر مدرسه اقدام کنند. البته از روی سایت

WWW.Roshmag.ir

هم می‌توانند PDF مطلب را بگیرند. ■ این سؤال خیلی کلیشه‌ای است، اما می‌پرسیم: توصیه‌ای به خوانندگان مجله دارید؟

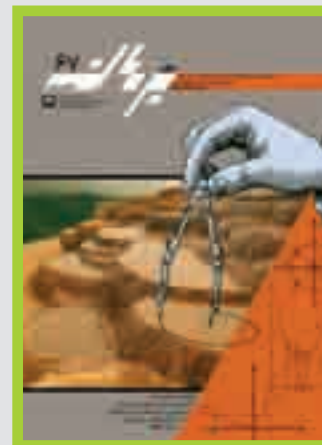
■ بله، البته توصیه‌ام به خوانندگان رشدبرهان ریاضی است. آن‌ها برایمان مقاله نمی‌فرستند، شاید گمان می‌کنند توانایی ندارند. اما مطمئن باشند که اگر مقالاتشان اشکالی داشت، ما آن‌ها را اصلاح و به نام خودشان چاپ می‌کنیم.

معرفی مجله‌ی رشد برهان ریاضی



مجله‌ی رشد برهان ریاضی متوسطه برای تکمیل برنامه‌ی درسی دانش‌آموزان دوره‌ی متوسطه به چاپ می‌رسد و متعلق به مجموعه مجلات رشد است. در این مجله با شرح و بسط و رفع مشکلات مباحث درسی ریاضی دوره‌ی متوسطه مسابقات ریاضی و المپیادهای ریاضی سراسر جهان، سایت‌های ریاضی، انواع معماهای ریاضی و ... آشنا می‌شوید. فهرست مقالات شماره‌ی ۶۷ این مجله (پاییز ۱۳۸۹) به شرح زیر است:

- پورسینا
- گراف منتظم و کامل
- تاریخچه‌ی مجلات ریاضی ایران
- مسائل $F(x)$ ها
- آشنایی بایسته‌ی نرم‌افزاری Mathematica
- روشی دیگر برای محاسبه ماتریس وارون
- گزیده‌ای از مسائل المپیادهای ریاضی لنینگراد
- رویکرد هندسی - رویکرد جبری در آموزش هندسه
- درباره‌ی یکی از نظره‌ای هوشمندانه‌ی ابوالوفای بوزجانی در هندسه
- اثبات بازگشتی یا اثبات از آخر به اول
- اعداد موهومی
- تعیین دامنه‌ی توابع به کمک نمودار
- سرگرمی برای اندیشه‌پروری و ذهن‌ورزی
- هم نهشتی، کاربردهای آن در رمزنگاری
- نابرابری‌ها
- معرفی سایت‌های ریاضی جهان
- با راهیان المپیادهای ریاضی



امیری از نگاه امیری

من از سال ۱۳۶۹ مسئول گروه ریاضی انتشارات مدرسه هستم. ۴۵ کتاب دارم که بخشی از آن‌ها تالیف‌اند و بخشی ترجمه. من سرگروه ریاضی آموزش و پرورش منطقه‌ی ۱ تهران هم هستم. و همان‌طور که گفتم، ۲۰ سال است که سردبیر «رشد برهان ریاضی» بوده‌ام. فکر طرح و تولید این مجله پیشنهاد خودم بود. شاید برایتان جالب باشد که معلم ریاضی هم بوده‌ام. در مدرسه‌ی امام صادق منطقه‌ی ۱۰ و مدرسه‌های علامه‌حلی، البرز، مفید و احسان، جبر و احتمال، ریاضیات گسسته، هندسه تحلیلی و جبر خطی را آموزش داده‌ام. من متولد سال ۱۳۴۲ در تهران هستم. دیپلم ریاضی فیزیکم را هم از دبیرستان دکتر هشترودی (مطهری) گرفته‌ام. آثار حمید رضا امیری:





گزارشی

فریبرز خسرویان

در محل پژوهش سرای آفرینش برگزار شد

اولین دوره‌ی مسابقه‌ی دانش‌آموزی پرتاب موشک‌های آبی



عکس: رضا پوراسی

اولین دوره‌ی مسابقه‌ی دانش‌آموزی پرتاب موشک‌های آبی، توسط «گروه هوا فضای لوتوس» با همکاری انجمن هوا فضای آفرینش، در دوره‌های ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان، در قالب ۱۲ گروه از دختران و ۵ گروه از پسران، در محل پژوهش سرای آفرینش برگزار شد.

مراحل مسابقه

در این دوره از مسابقات که به صورت گروهی و بر اساس ۲۰۰ امتیاز رسمی و ۳۰ امتیاز اضافی برگزار شد. موشک‌های ساخته شده، پس از ارائه گزارش فنی از سوی دانش‌آموزان، به صورت عمودی پرتاب و مدت زمان حرکت موشک در هوا، توسط هیئت داوران امتیاز بندی شد و نفرات برتر به شرح زیر معرفی شدند:

- مقام اول:** گروه گلدیاتور، به سرپرستی علیرضا انتظاری
- مقام دوم:** گروه گنجینه، به سرپرستی محمداحسان عرفانیان
- مقام سوم:** گروه wide world، به سرپرستی آیدا نظری

مهندس امیرمحمد لاهوتی، کارشناس ارشد مهندسی مکانیک کارشناس هوا فضای منطقه‌ی ۴ آموزش و پرورش تهران است، به عنوان یکی از مسئولین برگزاری مسابقه‌ی پرتاب موشک‌های آبی، معتقد است: "این مسابقه، به منظور افزایش روحیه‌ی کار تیمی برگزار می‌شود. هدف آن است که دانش‌آموزان به سوی مستندسازی سوق داده شوند

و با ثبت پژوهش‌های علمی، زمینه را برای ادامه و گسترش این گونه فعالیت‌ها فراهم آورند."

وی، خلاقیت و ایده‌های جالب دانش‌آموزان را ناشی از ذوق و استعداد آن‌ها می‌داند و می‌گوید: «هوش و استعداد سرشار دانش‌آموزان در قالب یک خلاقیت نظام یافته، به ساخت سکوها‌ی پرتاب و اشکال گوناگون موشک‌های منجر شده است. در مواردی، ابتکار عمل دانش‌آموزان به حدی زیاد بود که مجبور شدیم محدودیت‌ها و شرایطی را در جریان مسابقه اعمال کنیم. برای مثال، تعدادی از دانش‌آموزان، با استناد به مسابقات پرتاب موشک‌های کشورهای خارجی، استفاده از چتر و دو محفظه‌ی جداگانه را مد نظر داشتند که احتمالاً در مسابقات بعدی لحاظ خواهد شد.»

ضمناً پیش از برگزاری مسابقه، دو جلسه‌ی توجیهی و سه جلسه‌ی رفع اشکال برای دانش‌آموزان برگزار شد تا مسابقه از سطح کیفی مناسبی برخوردار باشد.

موشک آبی چیست؟

موشک آبی، نوعی موشک ساده با سوخت آب و هوای فشرده است که می‌تواند، مسیر عمودی یا خمیده‌ای را در هوا پرواز کند. در این وسیله، اصول پایه‌ای علم حرکت و فیزیک برقرار است و چون جنبه‌ی تفریحی و خلاقانه دارد، ابزار کمک‌آموزشی مناسبی برای «آموزش بر مبنای پروژه» تلقی می‌شود.

اهداف برگزاری مسابقه‌ی پرتاب موشک آبی:

- تقویت ارتباط مؤثر و هدفمند میان مدرسه و پژوهش سرای آفرینش؛
- پیشبرد اهداف انجمن هوا فضای آفرینش و گروه هوا فضای لوتوس؛
- ایجاد دسترسی مناسب برای خلاقیت و نوآوری دانش‌آموزان؛
- تمرین مهارت‌های تیمی در قالب کارهای گروهی؛
- آشنایی عملی با اصول فنی و مهندسی؛
- تجربه‌ی حضور در فعالیت‌های رقابتی و پژوهشی.



دیکتاتورها تاریخ مصرف دارند

ت مثال تاریخ

مهدی زارعی



زندگی سیاسی

صدام برای ادامه‌ی تحصیل به دانشکده‌ی حقوق دانشگاه قاهره رفت. این اتفاق زمانی رخ داد که حزب بعث برای افزایش قدرت، از عملیات تروریستی استفاده می‌کرد. پایه‌های این حزب بر مبنای نوسازی اقتصادی، سوسیالیسم و پان‌عربیسم استوار بود. حزب بعث برای ترور نخست وزیر وقت (عبدالکریم قاسم)، تلاش کرد، اما چیزی نمانده بود که صدام حسین در این واقعه جان خود را از دست بدهد. او به سوریه فرار کرد و آن‌گاه عازم مصر شد؛ در حالی که در عراق او را به «اعدام» محکوم کرده بودند.

آغاز قدرت

حزب بعث در سال ۱۹۶۸ با کودتا به قدرت رسید. این از خصوصیت کودتاهاست که اشخاص مغضوب دیروز، به رهبران امروز بدل می‌شوند. به هنگام کودتا، صدام نایب رییس عمومی خود احمد حسن البکر بود و درگیری بین نیروهای دولتی و نیروهای مسلح را کنترل کرد. البکر، خویشاوند خود را به ریاست پلیس مخفی کشور منصوب کرد. اما همین خویشاوند به قدری قدرت گرفت که سرانجام در سال ۱۹۷۹ حسن البکر را مجبور به استعفا کرد. از آن پس، صدام به عنوان دیکتاتور عراق نقشی تاثیرگذار در تاریخ خاورمیانه ایفا کرد. او تمام جنبش‌هایی را که با اهداف مذهبی و یا خود مختاری و استقلال طلبی در عراق شکل گرفتند، به سختی قلع و قمع کرد.

دوران کودکی

صدام حسین عبدالمجید التکریتی در ۲۷ آوریل ۱۹۳۷ در روستای «العوجه» تکریت به دنیا آمد. چند ماه قبل از تولد صدام، پدرش درگذشت و برادر ۱۲ ساله‌ی وی نیز در اثر سرطان از دنیا رفت. مادر تلاش فراوانی کرد که کودک خود را سقط کند، اما این اتفاق رخ نداد تا مادر از نگهداری او سرباز زند. او نام کودک را صدام گذاشت که معنی آن «بسیار آزار رساننده» است!

چند سالی گذشت تا این که فقر سبب ازدواج مجدد مادر شد و از آن پس، «ناپدری» آزار فراوانی به کودک رساند. این گونه بود که صدام در حالی که هنوز ۱۰ سالش تمام نشده بود، از خانه فرار کرد و به بغداد رفت تا نزد عمویش زندگی کند. او در ۲۰ سالگی به حزب «بعث» پیوست؛ حزبی که عمویش به شدت طرفدار آن بود.



دیکتاتورها تاریخ مصرف دارند. برخی یک‌بار مصرف‌اند و برخی دیگر چندین بار قابلیت استفاده دارند. صدام از جمله دیکتاتورهای چندبار مصرف بود



علايق

صدام به عنوان رهبر حزب بعث به تمام مسائلي که بيان کننده ناسيوناليسم عرب بود، علاقه ي وافري داشت او آرزو مي کرد که تمامي اعراب با يکديگر متحد شوند و رياست تمام اين ملل واحده برعهده ي عراق باشد. صدام بودجه ي فراواني را به باستان شناسي اختصاص مي داد، زيرا هرچه که به تمدن هاي هم چون بابل در بين النهرين (ميان رودهاي دجله و فرات) تعلق داشت کشف مي شد، به غرور ملي عراقيان مي افزود. از اين رو او به شاهان بابلي علاقه ي فراواني داشت.

جنگ تحميلي ايران و عراق

يکي از مسائلي که همواره در منطقه ي «خاورميانه» سبب اختلافات و کشمکش هاي فراوان ميان دولت ها شده ، مرزبندي کشورهاست. در دوران معاصر و با شکل گيري کشور عراق نيز اختلافاتي بين ايران و عراق درگرفت که دليل اين امر، مرز دو کشور بود. عراق تنها از طريق بندر بصره به دريا راه دارد و از اين رو، همواره در آرزوي رسيدن به سواحل خليج فارس بوده است. به اين دليل، هميشه به ميزان استفاده از آب «اروندرو» اعتراض داشته است. عراقي ها در سال ۱۹۷۵ بيشتر از هر زمان ديگري به حقوق ايران معترض شدند. اما به علت نداشتن قدرت نظامي، به سرعت از عقايد و اعتراضات خود دست برداشتند.

پس از پيروزي انقلاب اسلامي در بهمن ماه ۱۳۵۷ در ايران و با سوءاستفاده از شرايط

کشوري که در آن انقلاب شده و براي رسيدن به آرامش نيازمند زمان بود صدام رسماً اعلام کرد که قرارداد سال ۱۹۷۵ را از روي اجبار امضا کرده است. او معتقد بود که قرارداد را با حکومت قبلي ايران بسته است و حالا ديگر دليلي براي اطاعت از آن وجود ندارد. بدين ترتيب، در سال ۱۹۸۰ ميلادي آغازگر نبردي طولاني شد که آن را يکي از «طولاني ترين» و «ويران کننده ترين» جنگ هاي قرن بيستم دانسته اند؛ جنگي که هشت سال به درازا انجاميد و زمان آن حتي از جنگ هاي جهاني نيز بيشتر بود. بزرگ ترين لکه ي ننگ رژيم بعث در اين نبرد، استفاده از سلاح هاي شيميايي بود. اين جنگ به شدت به اقتصاد رو به رشد عراق ضربه زد. کشور عراق در آن دهه با شتاب در حال توسعه بود، اما تمام درآمدهاي اين کشور صرف جنگ شد. عراق تقريباً ۱۰ درصد ذخاير نفت جهان را دارا بود و اکثر درآمد نفت اين کشور به جيب تاجران اسلحه مي رفت. کشورهاي غربي و عربي نيز کمک هاي فراواني به صدام کردند و نتيجه آن شد که عراق در حدود ۷۵ ميليارد دلار بدهکار شد.

تصويرگر: سيد ميشم موسوي

منابع براي مطالعه ي بيشتر
WWW.Britanica.Com
WWW.Encartha.Com

ولايتي، علي اکبر. تاريخ سياسي جنگ تحميلي. دفتر نشر فرهنگ اسلامي. تهران. ۱۳۷۶
اسناد تجاوز به روايت مطبوعات خارجي. بنياد حفظ آثار و ارزش هاي دفاع مقدس. تهران. ۱۳۷۳
آثار، عرفان. تاريخ ناگفته و پنهان آمريکا. ترجمه ي نصير صاحب خلق. هلال، تهران، ۱۳۸۴.



کتاب ریاضیات گسسته را از روی میز برداشت و از اتاق بیرون رفت.

- می‌رم تو حیاط درس بخونم. پس فردا امتحان داریم. خونه خیلی گرمه.

روی تاب نشست و چند دقیقه‌ای کتاب را ورق زد. هوا سرد بود. به آسمان نگاه کرد. دوست داشت ماه را ببیند، اما می‌دانست که امکانش نیست. از جیب کاپشنش یک بسته بیسکویت درآورد. خیلی گرسنه بود. از دیشب تا حالا چیزی نخورده بود. تا شام هم یک ساعتی مانده بود. بسته‌ی بیسکویت را باز کرد و همه‌ی آن را در کمتر از چند دقیقه خورد. بلند شد و همان‌طور که کتاب را مقابل صورتش گرفته بود، به طرف استخر رفت. اصلاً حوصله درس خواندن نداشت. خم شد و انگشتش را به آب زد. سرد بود اما فکر دیگری به ذهنش نمی‌رسید. از گوشه چشم نگاهی به پنجره‌ی اتاق‌ها کرد تا مطمئن شود کسی او را نمی‌بیند. ناگهان خودش را در آب انداخت.

نماز صبح را که خواند، مهر را زیر تخت گذاشت. بلند شد. کیسه‌ی آب گرم را که دیشب یواشکی از اتاق مامان و بابا برداشته بود، از داخل کمد درآورد. بدون این که چراغ روشن کند، به آشپزخانه رفت. کتری را که قبل از نماز روشن کرده بود، برداشت و کیسه را پر از آب جوش کرد. بعد هم برای این که کسی متوجه روشن شدن چای ساز نشود، داخل کتری یک دور آب سرد چرخاند و خالی کرد. خیلی آرام به اتاق خودش برگشت.

درست و حسابی سر جاش نیومده. مگه اون دفه بابا باهات حرف نزد؟! کتاب را پشت تخت رها کرد و صاف ایستاد. یادش افتاد که به چه دلیل به اتاق آمده بود. خندید. دست‌هایش را به هم کوبید و گفت: «فردا می‌ای دیگه؟ برم به شب‌نم زنگ بزنم. خیلی خوش حال می‌شه. ایول!»

و قبل از این که برادرش بخواهد چیزی بگوید، از اتاق بیرون دوید. پارسا از روی تخت بلند شد. به طرف پنجره رفت. آن را باز کرد و به آسمان

یکدفعه در اتاقش را باز کرد. پرید تو و در حالی که می‌خندید، با صدای بلند گفت: «آخ جون! فردا تعطیله. بابا گفت صبح زود با خاله اینا می‌ریم اسکی.» چند لحظه همه‌جا را خوب نگاه کرد. کسی را ندید. به طرف تخت رفت. پتو را کنار زد. پارسا بلند شد و نشست. گفت: «در زدن خیلی راحت‌ها!»

پانته‌آ با چشم، به چراغ قوه‌ی موبایل پارسا که روشن بود اشاره کرد و گفت: «دوباره زیر پتو چیکار می‌کنی؟» خم شد و پشت تخت را نگاه



تاریک چشم دوخت. نمی‌دانست خوشحال باشد یا ناراحت می‌دانست که اگر مامان و بابا بفهمند، هرطور شده او را مجبور می‌کنند که همراه آن‌ها برود. باید بهانه‌ای برای نرفتن پیدا می‌کرد. نفس عمیقی کشید و سرش را تکان داد.

کرد. زیر لب گفت: «بذار ببینم این‌جا چی‌داری!»

پارسا سرش را تکان داد و به سقف نگاه کرد. پانته‌آ کتابی را بیرون کشید و گفت: «صحیفه... سجادیه... این چیزا چیه می‌خونی؟! مث این که هنوز عقلت

را کنار زد و آرام گفت: «من...» و پشت سر هم عطسه کرد.
 پانته آ با صدای بلند گفت: «مامان! پارسا مریض شده.»
 زنگ در را زدند. بابا در را باز کرد. پانته آ گفت: «آخ جون شبنم!» و از اتاق بیرون رفت.
 مامان به اتاق آمد. روی تخت نشست. دست گذاشت روی پیشانی اش. پارسا خدا خدا می کرد که پیشانی اش خنک نشده باشد. مامان ابروهایش را در هم کشید و گفت: «چه تبی داری مامان جون! باید بریم دکتر.»
 پارسا دستمال را جلوی دهان و بینی اش گرفت و چند عطسه کرد. بینی اش را بالا کشید و گفت: «دکتر لازم نیست. استراحت کنم خوب می شم.»

- این طوری که نمی شه. پس من باهاشون نمی رم. می مونم. پارسا یکدفعه گفت: «ته! خاله ناراحت می شه. من مراقب خودم هستم. خیالت راحت باشه.»
 مامان بلند شد و گفت: «پس بذار برات شیر داغ کنم.» و از اتاق بیرون رفت. پارسا خودش را روی تخت انداخت و به ساعت نگاه کرد. زیاد فرصت نداشت. وقتی مطمئن شد که همه رفتند، با سرعت بلند شد و لباس هایش را پوشید. وارد حیاط شد تلفن همراهش زنگ زد. آن را از جیب کاپشنش درآورد. گفت: «بله؟»
 - زود باش بچه جون! به نماز عید نمی رسیما!
 - اومدم.
 لبخند زد و به طرف در رفت.



کیسه را گذاشت کنار متکا و خودش روی تخت دراز کشید. دو پتو را تا روی سرش بالا کشید و ساعت را از روی تلفن همراهش نگاه کرد. کم کم بقیه باید بیدار می شدند و گرنه دیرش می شد.

چند دقیقه بعد، صدای بلند حرف زدن های پانته آ را شنید. مطمئن شد که بابا و مامان بیدار شده اند. همان طور که زیر پتو بود، کیسه ی آب جوش را چند لحظه روی صورتش گذاشت. خیلی داغ بود. چشم هایش را روی هم فشار داد. پیشانی اش از همه جا مهم تر بود. برای همین آن را خوب به پیشانی اش مالید. چند لحظه هم دست هایش را روی آن گذاشت تا خوب داغ شوند.

یکدفعه در باز شد و پانته آ داد زد: «تنبل خان! تو که هنوز خوابی! پاشو دیر شد! خاله اینا تو راهن.»

پارسا قبل از این که پانته آ چراغ را روشن کند، کیسه ی آب جوش را از کنار دیوار به زیر تخت انداخت و چیزی نگفت. دستمال بزرگی را از زیر متکا بیرون آورد و جلوی صورتش گرفت. پتو

تصویر گر: مرتضی یزدانی



انرژی اول شدن

الحمد لله رب العالمین

مریم سعیدخواه

گزارشی از چهارمین جشنواره‌ی تولید و حمایت از پدیدآوران محتوای الکترونیکی

سعید یار شکیبا



ادموند هیلاری اولین فردی است که اورست، بلندترین قله‌ی جهان را فتح کرد. یک سال کوشیده بود صعود کند، اما موفق نشده بود، مردم که متوجه تلاشش شده بودند، از او خواستند سخن رانی کند. او مشکلاتش را برای مردم گفت. او پس از تشویق حاضران گفت که احساس ناکامی و ناتوانی می‌کند. اما بعد، ناگهان میکروفون را رها کرد، به تابلویی که مسیر حرکتش را مشخص می‌کرد نزدیک شد. و فریاد زد: «کوه اورست! بار اول است که بر من پیروز شدی! اما امسال دیگر تو را شکست می‌دهم. دلیلش هم ساده است. تو دیگر به اوج ارتفاعت رسیده‌ای اما من تازه دارم رشد می‌کنم.»

انرژی اول شدن را داشتیم

سعید هدفش را از ارائه‌ی درس افزار فتوشاپ، استفاده‌ی کاربران به خصوص دانش‌آموزان سال دوم رشته‌ی رایانه می‌داند. او در پاسخ به این سؤال که برای تهیه‌ی درس‌افزار چه میزان اطلاعات داشته است، می‌گوید: «حدود ۵۰ درصد از اطلاعاتم را از کتاب‌های درسی‌ام کسب کردم و بقیه‌ی طرح را با استفاده از مطالعاتی که انجام می‌دادم، تکمیل کردم.»

سعید می‌گوید: «غیر از کتاب‌های درسی کتاب‌هایی را هم که مرتبط با رایانه و برنامه‌نویسی باشند، می‌خوانم.»

او درباره‌ی زمانی که صرف تهیه‌ی این درس‌افزار کرده است می‌گوید: «از آن‌جا که دیر از جشنواره با خبر شدم و هم زمان امتحان هم داشتم، به طور فشرده بین ۸ تا ۱۰ روز با تمام تست‌ها و آزمایش‌هایی که روی طرحم انجام دادم، برای تهیه‌ی این درس‌افزار تلاش کردم و توانستم اول شوم. من انرژی اول شدن را داشتم، اما هم‌کلاسی‌هایم فکرش را هم نمی‌کردند که من اول شوم.»

سعید یار شکیبا مهم بودن را بهتر از معروف بودن می‌داند. او شرکت در جشنواره‌های بعدی و ارائه‌ی کارهای پیشرفته‌تر و شرکت در مسابقات خوارزمی را برای آینده‌ی خود برنامه‌ریزی کرده است. وی عقیده دارد، با توجه به پیشرفت علم و صنعت، درس‌افزارهای آموزشی روزی جای کتاب‌های درسی را می‌گیرند. اما در حال حاضر، آموزش دانش‌آموزان به وسیله‌ی این گونه درس‌افزارها می‌تواند خیلی مهم‌تر باشد.

در کنار سعید یار شکیبا با **علیرضا صفادینان**، یکی دیگر از دانش‌آموزان خوزستانی آشنا می‌شوم. علیرضا و

با شوق و پر شور

در جمع دانش‌آموزان برگزیده‌ی چهارمین جشنواره‌ی تولید و حمایت از پدیدآوران محتوای الکترونیکی که در «اردوگاه شهیدباهنر» تهران گرد هم جمع شده‌اند، با چهره‌ای مصمم و جدی آشنا می‌شوم که بسیار با شوق و پرشور حرف می‌زند. **سعید یار شکیبا** توانسته است رتبه‌ی اول بخش هنرجویان را با ارائه‌ی درس‌افزار آموزشی فتوشاپ از آن خود کند. سعید سال دوم «هنرستان شهدای آذر اندیشک» است. او درس‌افزارش را این‌طور معرفی می‌کند:

- درس‌افزار فتوشاپ که من ارائه کرده‌ام آموزش مقدماتی است. حاوی بیش از یک ساعت فیلم آموزشی Adobe Photoshop CS4 و در هفت فصل گردآوری شده است. چهار فصل آزمون از تمام فیلم‌های آموزش دارد که به صورت آزمون‌های چهارگزینه‌ای اند آزمون‌ها به زبان «جاوا» هستند و قابلیت پاسخ‌گویی دارند. این درس‌افزار بخش‌های متنوع دیگری هم دارد.

از او سؤال می‌کنم: «درباره‌ی این جمله که اگر هدف مشخص باشد، به مقصد می‌رسیم، نظرت چیست؟»

می‌گوید «به نظر من، هر کس به این جمله توجه کند، می‌تواند به نتیجه‌های خوبی برسد. چون تا زمانی که کسی هدف خاصی نداشته باشد، نمی‌تواند کارش را با کیفیت ارائه دهد و موفق شود. برای رسیدن به هر مقصد و هدف، توکل به خدا، اراده و پشتکار، سطح‌دانایی و هم‌چنین نظم لازم است.»



آرزوی جهانی شدن جشنواره

با الهه عارف، یکی از دانش‌آموزان کرمانی که با انرژی زیاد مسیر سر بالایی سالن همایش تا سالن پذیرایی را طی می‌کند، همراه می‌شوم. با خنده می‌گویم: «به نظر می‌رسد رتبه‌ی خوبی کسب کرده‌ای!» او با لبخندی می‌گوید: «دوم شدم، ولی هم‌چنان راه باقی‌است. برای رسیدن به مقصد باید تلاش کرد. برای جشنواره‌های بعد، از همین حالا باید آماده شد.» الهه سال دوم رشته‌ی تجربی است، ولی به ادبیات علاقه‌ی فراوان دارد. او درس‌افزار آرایه‌های ادبی را برای دانش‌آموزان سال سوم ادبیات طراحی کرده است. الهه از میان شعر نو، شعرهای سهراب سپهری را خیلی دوست دارد و از میان شاعران معاصر، شعرهای حسین منزوی را بیشتر می‌خواند. خودش نیز شعر می‌گوید. او مشوق اصلی خود را پدرش می‌داند و علاقه به ادبیات و شعر را، انگیزه‌ای برای ساخت درس‌افزار آرایه‌های ادبی. به اعتقاد او، این جشنواره خیلی خوب و جالب است و جا دارد کیفیت این سبک جشنواره‌ها باز هم بالاتر برود. او امیدوار است این جشنواره روزی جهانی شود.

هم‌تیمی‌هایش، مسعود شعبانی و عباس محمدی توانستند با ارائه‌ی درس‌افزار مدار منطقی رتبه‌ی دوم بخش هنرآموزان را از آن خود کنند. علیرضا دومین باری است که در جشنواره شرکت می‌کند. او می‌گوید «در جشنواره‌ی دوم هم شرکت داشتم، اما نتوانستم مقامی کسب کنم.» علیرضا درباره‌ی انگیزه‌ی انتخاب این درس‌افزار می‌گوید: «درس‌مدار منطقی یکی از درس‌های تخصصی رشته‌ی رایانه و یکی از مواد درسی کنکور کارشناسی است.» از او سؤال می‌کنم: «چگونه دانش‌آموزان می‌توانند با این درس‌افزار کار کنند؟»

او می‌گوید: «در این نرم‌افزار سرفصل‌های درس به صورت نرم‌افزاری تعریف شده‌اند و چون زبان سخت‌افزاری آن صفر و یک است، دانش‌آموزان خیلی مبتدی هم می‌توانند از این درس‌افزار استفاده کنند. کاربر می‌تواند عدد وارد کند و نهایتاً خروجی بگیرد. این نرم‌افزار در واقع کمک می‌کند معلم تدریس راحت‌تری داشته باشد و درس برای دانش‌آموز قابل فهم‌تر شود.»

علیرضا زمان صرف شده برای بستن این نرم‌افزار را حدود یک‌ماه و تحقیقات پیرامون آن را به‌طور فشرده حدود ۲۰ روز می‌داند.

جشنواره‌ی پدیدآورندگان محتوای الکترونیکی در دو بخش محتوایی تولید درس‌افزارهای آموزشی و تولید اجزای آموزشی، در دو مرحله‌ی استانی و کشوری، و در شش گروه دانش‌آموزی و هنرجویان، معلمان و هنرآموزان، هنرآموزان و هنرجویان رایانه، دانش‌جویان، و مدرسان برگزار شد. مراسم اختتامیه چهارمین جشنواره‌ی تولید و حمایت از پدیدآورندگان محتوای الکترونیکی در حالی برگزار شد که از میان ۵۴۵۶ اثر رسیده به ستاد جشنواره، ۵۷ اثر برگزیده توانستند به اختتامیه راه یابند. از این میان ۱۴ اثر از میان آثار دانش‌آموزان و هنرجویان انتخاب شدند. این جشنواره در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۹ در اردوگاه شهید باهنر تهران برگزار و از برگزیدگان تجلیل شد.

من یک باغ دارم

خادم پیر، او را به اتاق بیرونی بُرد. پشتی پشمنی طرف اشکوبه‌ی پُر از کتاب را صاف کرد و گفت: «این جا بنشینید. آقا همیشه می‌فرمایند این جا که آمدید نباید غریبی کنید. در خانه‌ی ما رونق اگر نیست، صفا هست!»

مرد بازاری همان جایی که خادم نشان داده بود نشست. خادم از اتاق بیرون رفت. او در اتاق چشم گرداند. اولین بارش بود که به خانه‌ی آخوند می‌آمد. سفارش یکی از معتمدترین بازار بود که گفته بود: «توی علمای بزرگ، من مثل آخوند را ندیده‌ام. هم عارف بزرگ است، هم فقیه چیره‌دست، هم زاهد بی‌مانند، هم خوش مَشرب و مردم‌دار!»

خادم پیر به اتاق برگشت. همراهش دو مرد روحانی بودند، یکی قد کوتاه و پیر و آن یکی متوسط و چهارشانه و جوان. هر دو سلام کردند. مرد بازاری، فوری برخاست و فکر کرد: «حتماً خودش است، آخوند؛ اما کدام‌شان حتماً آن که پیر است!» خادم سینی کوچکی را که فقط یک استکان چای با چند قند در آن جا می‌گرفت، در مقابلش گذاشت. بعد روحانی پیر را به مرد بازاری نشان داد و آهسته گفت: «آن آقا که پیر است، آشیخ **جواد** است که نماینده‌ی آقا است. خیلی هم حدیث بلد است. هر وقت ازش سؤال بپرسی، با خوش‌رویی جوابت را می‌دهد؛ حتی اگر مشغول به یک کار دیگر باشد!»

بعد برگشت و به آن دیگر اشاره کرد. مرد بازاری نزدیک بود خنده‌اش بگیرد؛ چون خادم طوری داشت آن‌ها را معرفی می‌کرد که هر دوشان فهمیده بودند و زیر چشمنی به او لیخنه می‌زدند.

– او شیخ **کمال** است. تازه خداوند

باید بوسید... بعد هم...
مرد دوره‌گرد، با دستمال چروکیده‌ی خود، عرق از دور گردن و زیر کلاه نمدی‌اش پاک کرد و ادامه داد:
– بعد هم نمی‌گذارد کسی دست خالی از خانه‌اش بیرون برود... اما... اما امروز کار دارم. زخم ناخوش است. باید اول پول در بیاورم، بعد او را ببرم مریض‌خانه، و گرنه با تو می‌آمدم. می‌گفتم که غریبی و در شهر ما کسی را نداری. امان از درد غریبی!

مرد بازاری که مات مانده بود، دست در جیب خود کرد، اما وقتی سربلند کرد تا به او حرفی بزند، مرد دوره‌گرد از او دور شده بود؛ با همان هِن و هِن و عجله و غرق در حرف‌های زیرلب و نصفه و نیمه!

مرد بازاری برگشت و خیره شد به خانه‌ی آخوند خواست پا پیش بگذارد که در خانه باز شد. خادم پیر خانه‌ی آخوند، یک جعبه‌ی خالی میوه را کنار در گذاشت. خواست تو برود که نگاهش به مرد بازاری افتاد خیره شد به او و با تبسم نگاهش کرد.

مرد بازاری پرسید: «آقا در خانه هستند؟ می‌توانم میهمان‌شان باشم؟»
خادم کنار رفت و با احترام و سادگی گفت: «بفرمایید. خوش آمدید! صفا آوردید! آقا همیشه می‌فرمایند خانه‌ی خودتان است!»

با خوش‌حالی و شعف جلو رفت و پا به خانه‌ی خلوت، کوچک، قدیمی، باصفا و خوش‌بوی آخوند گذاشت.

از یک دالان* قدیمی رد شد و ایستاد. هوا نه گرم بود، نه سرد؛ ملس بود و دل‌پذیر. سینه‌اش را جلو داد و هوای لطیف صبح‌گاهی را توی ریه‌هایش کشید و نفسی تازه کرد. به خودش گفت: «مرد خیاط سر چهارراه، طوری به من نشانی داد که انگار خانه‌ی آخوند، در همین نزدیکی هاست! اما... چه قدر راه دور به نظر می‌آید!»
از دور، مردی دوره‌گرد را دید که خَرک خود را با هِن و هِن، هُل داد تا به او رسید.

– سلام بابا، منزل آقا آخوند را...
مرد دوره‌گرد، فوری دست زُمختش را به طرف خانه‌ای گرفت که درست روبه‌روی او بود.
– این جا خانه‌ی آقا است. مگر نمی‌دانستی... غریبی...؟!
به سرتاپای او، خیره شد. بعد راه افتاد و زیر لب گفت: «حتماً آمده استخاره بگیرد. یا سؤال شرعی بپرسد. شاید هم... چه می‌دانم، از اقوام آقا است!»

بعد انگار چیزی به یادش آمده باشد، ناگهان برگشت و بلند گفت: «آقا خیلی مهمان‌نواز است. خیلی مهمان را دوست دارد.»

هر وقت به خانه‌اش می‌روم...
دست‌های زُمخت پوست‌پوست شده‌اش را جلو کشید و نشان داد. هر دو پُر از پینه و سیاه بود.

– این دست‌هایم را در دست خود می‌گیرد و می‌گوید: مشهدی! پیامبر دست‌های یک مرد کارگر را بوسید و گفت: دست کارگر را



تصویر: حسن تبریزی

مرحوم آیت الله حاج ملاعلی معصومی همدانی، معروف به «آقای آخوند» (۱۳۱۲-۱۳۹۸ هـ. ق) در «وفس» همدان به دنیا آمد. او شاگرد آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری، موسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود که به درخواست مردم همدان، از طرف آن بزرگوار به همدان رفت و حوزه‌ی علمیه‌ی آن شهر را تاسیس کرد. او در سال ۱۳۵۷ هـ. ش درگذشت و در همدان به خاک سپرده شد. از ویژگی‌های بارز ایشان زهد، تقوا، عرفان است.

- این عبا هم برای من زیادی است. مگر ما می‌خواهیم چه بکنیم. شما می‌دانید که من درآمد شخصی ندارم و آن چه به دستم می‌رسد، وجوه شرعی و بیت‌المال است. من سعی می‌کنم در استفاده‌ی آن برای مصارف شخصی خودم احتیاط لازم را به عمل آورم. آن منزل مسکونی و زندگی را هم که می‌بینید، مال همسرم است و از بیت‌المال تهیه نشده است. از این رو، اکتفا به این نوع لباس، راحت‌تر و سالم‌تر است. آخر فردا حساب و کتابی در کار است!

تحسین برانگیز نگاهش کردند. خادم چند بار نُچ‌نُچ کرد و کنار در، سینی به دست ایستاد.

در چهره‌ی آخوند، هیچ تغییری ندید. فکر کرد شاید متوجه سخنش نشده است. پس دوباره جمله‌ی خود را تکرار کرد. لبخند کم‌رنگی، لب‌های نازک و قهوه‌ای آخوند را پر کرد.

- اگر آن باغ را بفروشی و پول آن را به من بدهی که به عنوان شهریه به طلاب بدهم، می‌پذیرم، وگرنه قبول نمی‌کنم!

مرد بازاری سر به زیر برد و توی فکر رفت. یکی از آن دو مرد روحانی که نزدیک آخوند نشسته بود، صورت خود را جلو برد و گفت: «وقتی ایشان مایل‌اند این باغ را به شما ببخشند، چرا قبول نمی‌کنید؟!»

آخوند، نیم‌نگاهی به او انداخت و خیلی خون‌سرد جواب داد: «اگر من الان این باغ را قبول کنم، قیمت آن ۸۰ هزار تومان است. اما بعد از مدتی با یک کلاغ چهل کلاغ مردم، به ۸۰۰ هزار تومان می‌رسد و بعد از مدتی، چند میلیون خواهد شد. این امر سبب می‌شود که مردم نسبت به روحانیون بدبین شوند و در صداقت آنان تردید کنند و عقایدشان متزلزل شود!»

چشم‌های مرد بازاری به اشک نشست. خادم پیر یاد خاطره‌ای از آخوند افتاد که همین چند روز پیش شنیده بود. دلش می‌خواست برای مرد بازاری تعریف کند، اما حالا در مقابل آخوند جای گفتنش نبود. غرق در فکر شد و آن خاطره در خیالش، جان گرفت...

- حضرت آقا! چند روزی است که می‌بینیم شما این عبا‌ی ساده و مندرس را بر تن دارید. اگر اجازه بفرمایید، من یک عبا‌ی تابستانی نو و خوب برای‌تان تهیه کنم!

یک جفت پسر دو قلو به او داده. هنوز برایشان اسم انتخاب نکرده من می‌گویم اسمشان را بگذار **حسن و حسین!** آقا می‌فرمایند امام حسن (ع) و امام حسین (ع) آقای جوانان اهل بهشت هستند!

ناگهان صدایی از پشت درِ اتاق شنیده شد. - بسم الله الرحمن الرحیم... یا الله... یارحمان... یارحیم...!

ناگهان خادم برخاست. - آقا است. آقا تشریف آوردند!

مرد بازاری، هیئت آرام دوست داشتنی آخوند را در قاب در اتاق دید که داشت به آن‌ها سلام می‌داد. بعد با طمانینه و تبسم جلو آمد. مردهای روحانی برخاستند. مرد بازاری هم با خوش‌حالی برخاست. بی‌اختیار جلو رفت و خم شد تا دست آخوند را ببوسد. آخوند نگذاشت. او را در آغوش گرفت و بامهر گفت: «خوش آمدید، خدا سلامتتان بدارد!»

بعد به آن دو مرد روحانی خوشامد گفت و روی تشکچه سفید خود - که جلوی یک میز کوچک بود - نشست. روی میزش یک کتاب قطور خطی با چند تا قلم، یک دوات سنگی و عینکی با قاب‌های گرد کوچک قرار داشت.

مرد بازاری حس کرد از دیدن سیمای آرام و دوست داشتنی آخوند، سیر نمی‌شود. حالا همه‌ی حواسش به او بود. در همان حین، حس کرد کسی به شانه‌اش می‌زند. خادم پیر بود.

- حواست کجاست. خواسته‌ات را به آقا بگو!

به خود آمد. و با خوش‌رویی گفت: «من باغی دارم که ۸۰ هزار تومان قیمت دارد. دوست دارم آن را به شما ببخشم!»

آن دو مرد روحانی، با حالتی

آواز ساربان

نسییم و آب و چو پیبار

ناصر طاهرنیا

به مناسبت هشتم مهر، روز بزرگداشت مولوی

هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم
عطار روح بود و سنایی دو چشم او
ما از پی سنایی و عطار آمدیم
چه کسی این ابیات را سروده است؟ او
کیست که تا این حد به شیخ فریدالدین عطار
نیشابوری، شاعر و عارف بزرگ قرن ششم
هجری ارادت می‌ورزد و مقامش را چنان بالا
می‌برد که او را روح می‌خواند و خود را وام‌دار
و دنباله‌رو راه او؟ او کیست که باور دارد، عطار
هفت شهر عشق - هفت مرحله‌ی سیر و
سلوک - را طی کرده و به مقام وصل رسیده
است، اما خود هنوز در ابتدای راه عرفان است؟
برای آن که به رابطه‌ی این دو پی ببریم، به
سال‌های دور بر می‌گردیم؛ به اولین دیدار این
دو شاعر بزرگ عارف:

تصویر گر: مریم طباطبایی

آرامش و سرور بر جان کاروانیان نشسته
بود. آن‌ها در کاروان‌سرایي که در ابتدای
شهر بود، رحل اقامت و استراحت
افکندند. خبر ورود کاروان به نیشابور به
سرعت در شهر پیچید. هنوز نیم‌روزی از
اقامت بهاء‌الولد و یارانش در کاروان‌سرای
نیشابور نگذشته بود که خبر رسید، شیخ
فریدالدین عطار به عشق دیدار بهاء‌الولد
به کاروان‌سرا می‌آید.

عطار با آن که بیش از ۷۰ سال
داشت و شخصیتی بزرگ و مشهور
بود، در کمال فروتنی به دیدار
بهاء‌الولد آمد. لحظه‌های دیدار آن‌ها،
لحظه‌هایی دیدنی و به یادماندنی بود.
دو شیخ، دو عارف، دو مرشد، لحظاتی
چند با رویی گشاده و خندان یکدیگر
را در آغوش کشیدند و بعد به بحث و
گفت‌وگو با هم پرداختند. هنگامی که
آن دو گرم صحبت بودند، نوجوانی که

حسد برده و به دشمنی و بی‌احترامی
نسبت به او مشغول شده بود، بهاء‌الولد
نیز سوگند یاد کرده بود که تا سلطان
محمد خوارزم شاه پادشاه باشد در بلخ
و خراسان نماند و به سرزمینی دیگر
هجرت کند.

بهاء‌الولد معروف به «سلطان العلماء»،
عالمی زاهد و پارسایی وارسته بود.

مردم بلخ از خاص و عام به او احترام
می‌گذاشتند و مریدش بودند. بهاء‌الولد
در این سفر سخت مشتاق دیدار شیخ
عطار بود. او آوازه‌ی کمال، فضل و
عرفان شیخ را شنیده بود و می‌دانست
که شیخ در نیشابور زندگی می‌کند.

سرانجام کاروان به دروازه‌ی شهر
نیشابور رسید. شهر پرشور و پرآوازه‌ی
خراسان و شهر شاعران و عارفان بزرگ،
در آرامش صبح از خواب بر می‌خاست و
به استقبال کاروانیان می‌آمد. موجی از

کاروان در راه بود و هوا آفتابی و
دل‌نشین. همه‌جا ساکت و خالی و
آرام بود. تنها صدای زنگ قافله‌ی شتر
و آواز ساربان‌ها به گوش می‌رسید.
گروهی سوار و پیاده در میان انبوهی
از گرد و غبار به سوی نیشابور حرکت
می‌کردند. کاروان از بلخ راه افتاده بود و
هر لحظه به نیشابور نزدیک‌تر می‌شد.
بهاء‌الدین ولد به همراه فرزندان و
خانواده‌اش پیشاپیش کاروان در حرکت
بود و تعداد زیادی از مریدان و شاگردان
او نیز در این سفر همراهش بودند.

مقصد اصلی آن‌ها سرزمین حجاز
بود. دیدار خانه‌ی خدا و حرم رسول
خدا دل همه را سرشار از شور و شوق
نموده بود. علت سفر بهاء‌الولد، کدورتی
بود که میان او و **سلطان محمد**
خوارزم شاه ایجاد شده بود. سلطان به
قدرت معنوی و نفوذ بهاء‌الولد در بلخ

مولانا در نگاه بزرگان

فخرالدین عراقی،

عارف و شاعر قرن هفتم:

مولانا را هیچ کس آن چنان که شایسته است، ادراک نکرد؛ در عالم غریب آمد و غریب رفت



شیخ بهایی، شاعر و دانشمند قرون دهم و یازدهم هجری:

من نمی گویم که آن عالی جناب هست پیغمبر ولی دارد کتاب مثنوی معنوی مولوی هست قرآنی به لفظ پهلوی مثنوی او چو قرآن مُدِل هادی بعضی و بعضی را مُضِل



استاد جلال الدین همایی شاعر و محقق معاصر:

اگر پیشرفت سریع و حیرت انگیز تمدن و علوم و معارف بشری، به فرض محال همه‌ی کتب و آثار نظم و نثر قدیم ساخته‌ی قلم و فکر بشر را در هم نوردد و همه را باطل کند، هنوز مثنوی مولوی زنده و پیشرو و سردفتر علوم و معارف بشری خواهد بود.



بدیع الزمان فروزانفر بدیع مثنوی:

بنده مثنوی مولوی را دارای حقایق زنده و مطالب سرشاری یافته‌ام که هنوز پیشاپیش بشریت می‌رود و پشت سر عالم نیست.



گم شدم در خود نمی‌دانم کجا پیدا شدم شب‌نمی بودم ز دریا غرقه در دریا شدم سایه‌ای بودم از اول بر زمین افتاده خوار راست کان خورشید پیداگشت ناپیدا شدم ز آمدن بس بی‌نشانم وز شدن بس بی‌خبر گوییا یک دم برآمد کامدم من با شدم لب‌خندی عمیق بر چهره‌ی عطار نشست. عمق فکر و قدرت بیان محمد او را به تعجب واداشته بود. عطار فرزند نوجوان «بهاءالولد» را انسانی برتر از انسان‌های عادی و بزرگ‌تر از هم سن و سال هایش دید. بامهریانی گفت: «فرزندم از تو خواستم که سخنی از بزرگان را برایم بگویی نه از عطار بی‌مقدار».

جلال‌الدین محمد با ادب گفت: «من هرگاه که غزلی از غزل‌های زیبای شما را می‌خواندم آرزو داشتم روزی به حضورتان برسم و از نزدیک از محضر شما استفاده کنم».

در این هنگام بهاءالولد با خوش حالی گفت: «پسرم آیا می‌توانی شعر دیگری از شیخ را برایمان بخوانی؟»

جلال‌الدین محمد پاسخ داد: «آری پدر» سپس غزلی زیبا، پر معنی و متناسب با دوران جوانی را از عطار خواند. محمد این غزل را چنان با سوز و گداز خواند که اشک در چشمان عطار جمع شد و از گونه هایش سرازیر گشت. او از جای خود بلند شد و به طرف محمد رفت و بار دیگر صورت او را بوسید. سپس نگاهی عمیق به چشمانش کرد و بی‌هیچ تردید و درنگی خطاب به بهاءالولد گفت: «مژده باد بر تو! زود باشد که این پسر آتش در سوختگان عالم زند و شور و غوغایی بین رهروان طریقت به وجود آورد».

شیخ این کلام را چنان بایقین بر زبان راند که گویی آینده‌ی جلال‌الدین محمد را به روشنی می‌بیند. با شنیدن این سخن از عطار، لب‌خندی از شادی و خرسندی بر لبان بهاءالولد نشست.

۱۳ بهار از زندگی‌اش بیشتر نگذشته بود، در نهایت ادب و احترام وارد مجلس شد و سلام کرد. عطار سلام او را به گرمی پاسخ داد. بهاءالولد به شیخ گفت: «جناب عطار این فرزندم جلال‌الدین محمد است.»

عطار نگاهی عمیق به جلال‌الدین محمد کرد. محمد با حجب و حیا سر به زیر انداخت.

عطار با دیدن چهره‌ی معصوم او گفت: «به من بنگر فرزندم».

محمد سر برداشت و با نگاه‌های پاک و مهربانش عطار را نگرست. شیخ نیشابور از حالت روحانی و پرتفکر او به شگفت آمد. نگاه آن دو برای چند لحظه با یکدیگر تلاقی کرد و شوری خاص در دل هر دو پدید آمد. محمد در قلبش عشقی عمیق نسبت به شیخ عطار احساس کرد. به‌طوری که بی‌اراده به طرف او رفت و دست‌هایش را بوسید. شیخ نیز صورت محمد را بوسید. آنگاه بهاءالولد به محمد گفت: «پسرم بنشین و از محضر شیخ فریدالدین عطار استفاده کن».

محمد با خوش حالی روبه‌روی عطار نشست و به او چشم دوخت. بهاءالولد خطاب به عطار گفت: «پسرم محمد، به اشعار شاعران بزرگ سخت علاقه‌مند است و دیوان شعر بسیاری از این شاعران را خوانده است».

عطار با آهنگی گرم و جذاب گفت: «پسرم آیا از سخنان بزرگان چیزی در خاطر داری تا برایم بخوانی؟»

محمد دو زانو نشست و پاسخ مثبت داد. لحظاتی چند مجلس به سکوت گذشت. سپس جلال‌الدین محمد شعری زیبا از خود شیخ عطار خواند و به شرح آن پرداخت:

آب پرتقال و سیب

درنگی در مفهوم «سبک زندگی»

وقتی می‌خواهیم چیزی بخریم، چگونه انتخاب می‌کنیم. وقتی به جایی می‌رویم. کاری می‌کنیم، حرفی می‌زنیم، نوع پوششی که برمی‌گزینیم و... هر یک از این کارها را چرا و چه‌طور انجام می‌دهیم؟ گزینه‌های دیگری که انتخاب آن‌ها نیز دست ماست، چرا کنار می‌روند؟

بر رفتارهای اتوماتیک است، آب پرتقال را بردارید و بنوشید. اما موقعی که شما به این فکر رسیدید که آب پرتقال و آب سیب دو گزینه‌اند با خاصیت‌ها و ویتامین‌های متفاوت و می‌توانم براساس نیازهایم انتخابشان کنم، این جاست که هوشیاری می‌تواند شما را متوجه نوع گزینه‌ها و انتخاب درست یک گزینه کند.

حال فکر می‌کنید مبنای سبک زندگی یک انسان مسلمان در حوزه‌ی یک زندگی کامل که کار و تحصیل و تربیت، رفت و آمد، نوع بازی، و هزار چیز دیگر را با خود دارد، از کجا باید بیاید؟ آشکار است، انسانی که به واقع معتقد به دین است، در هر کاری، گزینه‌ای را انتخاب می‌کند که دین به او می‌آموزد. در همه‌ی این موارد دستورالعمل دینی‌اش را به کار می‌بندد.

زیر تابلوی دین

فرق کسی که در چارچوب و زیر تابلوی دین دارد زندگی می‌کند، با کسی که به این مبنا بی‌اعتناست، همین است. این‌گونه زندگی، روح و هدفی می‌یابد که در هیچ فرم و روش زندگی دیگری نیست. چنین شخصی، شادی‌ها، اخم‌ها و شوخی‌ها، سستی‌ها و جدی بودن‌ها، همه برایش معنی جدیدی پیدا می‌کنند. خوردن و آشامیدن، و رفت و آمد، همه به شکل

واقعیت این است که وقتی فردی مرتب در معرض پیامی قرار گیرد، به احتمال زیاد به وسیله‌ی آن پیام سبک زندگی‌اش را شناسایی و انتخاب می‌کند. البته این در معرض پیام‌ها قرار گرفتن و تسلیم آن‌ها شدن در جاهای مختلف مصداق دارد. تاثیر دوستی‌ها را نیز می‌توان در این رابطه ارزیابی کرد این همان است که می‌گویند:

صحبت صالح تو را صالح کند
صحبت طالح تو را طالح کند

(مولوی)

و فرموده‌اند: «اگر با آدم‌هایی که فقط اهل دنیای محض باشند، زیاد نشست و برخاست کنید، بعد از مدتی همه چیز را زمینی و در حوزه‌ی زمین خواهید دید» امام علی (ع) [میزان الحکمه، جلد ۲ ص ۷۵۲]. این جاست که مسئله‌ی انتخاب دوستان اهمیت ویژه‌ای می‌یابد که گفته‌اند:

با ماه‌نشینی ماه شوی
با دیگ‌نشینی سیاه شوی
بگذریم و برگردیم به بحث. اما در سبک زندگی مبتنی بر هوشیاری، عنصر انتخاب به‌صورت جدی مطرح می‌شود. مثلاً اگر جلوی شما یک لیوان آب پرتقال و یک لیوان آب سیب بگذارند، ممکن است شما هر روز بر حسب عادت در زندگی‌تان که مبتنی

حاصل پرسیدن این پرسش‌ها و اندیشیدن در مورد آن‌ها، می‌تواند ما را به سوی مبنای روش و سبک زندگی راهنمایی کند. بسیاری از ما، غالباً بدون این‌که خبر داشته باشیم، سبکی از زندگی را برای خودمان در پیش گرفته‌ایم. اما وقتی قرار باشد آگاهانه سبکی را برای زندگی‌مان انتخاب کنیم، طبیعی است که باید برای اصول و فروع، و چارچوب و چگونگی آن وقت بگذاریم و درباره‌ی آن‌ها بیندیشیم.

البته اگر بخواهیم ببینیم چه چیزی سبک زندگی را شکل می‌دهد، باید بدانیم این مسئله با سه عنصر تشدید می‌شود: عنصر اول شناخت است، عنصر دوم هیجان و احساس و عنصر سوم رفتار. پس ما اساساً دو نوع سبک زندگی داریم: یکی سبک زندگی مبتنی بر هوشیاری، و دیگری سبک زندگی اتوماتیک و بدون هوشیاری.

از نقطه نظر روان‌شناسی سبک زندگی بدون هوشیاری به‌وسیله‌ی پیام‌های متفاوتی شکل می‌گیرد که از زمان کودکی کم و بیش در معرض آن‌ها بوده‌ایم. مثلاً پیام‌ها و آگهی‌های گوناگون تلویزیونی، روزنامه‌ها، اینترنت و... تصویری جدید از سبک زندگی را دائماً منتشر می‌کنند. خیلی‌ها هم که حواسشان نیست، به شدت تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

نو و تازه‌ای اهمیت می‌یابند. چرا که اولین مشخصه سبک زندگی دینی آن است که فرد را از هستی‌های ملموس و محسوس فراتر می‌برد: یعنی به محض

این که سبک زندگی دینی را می‌پذیرید و براساس آن می‌خواهید حرکت و عمل کنید، هستی‌های دیگری فراتر از این هستی‌های ملموس برایتان معنی پیدا می‌کنند. مومن باور دارد که انسان است و برای منظور خاصی آفریده شده است. پیوسته تحت نظارت است و نگاههایی، اعمال و حرکات، حتی دل او را تحت نظر دارند و زندگی دیگری در پیش دارد. یعنی اعمال و نیت او همه ثبت می‌شوند و

هر عملی، چه خوب و چه بد، پاداش و کیفر خاص خود را دارد.

با این نگاه و باور، به این می‌اندیشد که باید و نبایدهای رفتاری‌اش چیست و سبک زندگی مناسب کدام است؟ در این موقع است که همه چیز را به شکل تازه‌ای درک می‌کند. ارتباط با خانواده و با مردم، حتی شوخی کردن و تفریحات او نیز شکل دیگری می‌یابند و حدود و چگونگی خاص خود را دارند. در واقع، انسان مسلمان می‌کوشد، در چارچوب و ضابطه‌های دینی به همه‌ی امور زندگی بپردازد. آن هم در این وانفسای زندگی امروزی که متأسفانه خیلی از آدم‌ها طریق دیگری خارج از ادیان را برای حیات خویش برگزیده‌اند. در این میان،



فکرمی‌کنیدمبنای سبک زندگی یک انسان مسلمان در حوزه‌ی یک زندگی کامل که کار و تحصیل و تربیت، رفت و آمد، نوع بازی، و هزار چیز دیگر را با خود دارد، از کجا باید بیاید؟

می‌دانند و به دین به عنوان جانشین ناپذیرترین عنصر می‌نگرد. او تسلیم حقیقت است و حقایق دینی را که از وحی سرچشمه می‌گیرد، با تمام وجود باور دارد. این است که آن‌ها را به عنوان دستورالعمل حرکت خویش برمی‌گزیند.

پس سبک زندگی به عنوان مجموعه‌ی نیت و اعمال و رفتارها و نوع مناسبات اجتماعی و فرهنگی، از شیوه‌ی پوشش گرفته یا حتی نوع معماری و نیز شیوه‌ی گذران اوقات فراغت و برآورده کردن نیازهای تغذیه‌ای در مورد انسان مسلمان- شکل دینی به خود می‌گیرد.

منابع

۱. آوینی، سیدمرتضی. آینده‌ی جادو. انتشارات برگ. ۱۳۷۰.
۲. مجله‌ی آیه. شماره‌ی اردیبهشت ۱۳۸۹. گفت‌وگو با دکتر محسن فاطمی.

بعضی‌ها که به خیال خودشان می‌خواهند مدرن زندگی کنند، احکام عملی زندگی خود را نه از دین که به قول خودشان، از علوم روز می‌گیرند. این در حالی است که دانشمندان علوم جدید، خود به نظریاتشان با چشم تردید می‌نگرند و هر روز در کار رد نظریات قبلی خویش و ارائه‌ی نظریات جدیدند. به راستی احکامی این چنین که ابطال‌پذیری لازمه‌ی ذاتی آن‌هاست. چه‌طور ممکن است قادر باشند، طریق حقیقی زندگی انسان را به او نشان دهند.

اما مومن در عین این که به علم باور دارد، کاستی‌ها و نقص‌های آن را نیز

تب کنکور تا پشت درمجله

پای صحیفه مشاور

حسین اسکندری

ما سرزمین بزرگی است که زمین‌های تشنه بسیار دارد. باران باید بر همه‌ی این تشنگی ببارد. حال همه می‌خواهند رود شوند به دریا بروند. یا با شور بسیار بر جنگل ببارند. آیا یک بوته‌ی گل سرخ کنار حیاط مادر بزرگ تشنه نیست؟ آیا عابری که از کوچه عبور می‌کند، دوست ندارد چند قدم زیر باران خیس شود؟ آیا تشنگی تنها از آن مزارع بزرگ شالیزار است؟

کشور جای جایش کار می‌خواهد. کار می‌خواهد. هزار هنر می‌خواهد. حتماً کسانی برای دانشگاه مناسباند و کسانی برای هزار جای دیگر که همین درس آموخته‌های دانشگاه نیازمند آن‌هایند. شما بیایید این هزار راه را به جوان‌ها نشان دهید؛ به مردم، به والدین، به همه. تا همه بی‌حساب پشت در دانشگاه ازدحام نکنند. خدا هزار هنر و توانایی به آدم داده است. هر کس یکی را بر دارد، به هزار راه آباد می‌رسیم.

در قاموس ما بزرگ‌ترها انگار همه‌ی راه‌ها به دانشگاه ختم می‌شود و پزشکی و مهندسی. بچه‌ها به نظرم این‌ها را بهتر از ما می‌دانند. آن‌ها نمی‌دانند با این فشار و این اضطراب برآمده از آن چه کار کنند. حرف من این است: دانشگاه خوب است، قبولی در آن خوب است، درس خواندن خوب است. هر کس علاقه دارد، درس بخواند، کوشش کند و با توکل به خدا قبول هم بشود. اما اگر نشد، زندگی تمام نشده است.

آقای سردبیر مجله تلفن را برداشت و زنگ زد «سال نو که شروع بشود با کنکور و دغدغه بچه‌ها چه کار کنیم؟ کلی نامه آمده که چه‌طور درس بخوانیم و چه‌طور می‌شود قبول شد. می‌شود یک فکری بکنید و بفرمائید چکار کنیم؟»

گفتم تب کنکور تا پشت درمجله پیشروی کرده انگار! گفتم خوب بروند درس بخوانند یا قبول می‌شوند یا نه. مگر با این دو خط ما کسی احتمال قبولی‌اش بالا می‌رود؟ مگر ممکن است همه قبول شوند؟ مگر دانشگاه ظرفیت پذیرش این همه آدم داوطلب را دارد؟ حالا آمدیم و این دو صفحه مجله را هم سیاه کردیم، مسئله حل می‌شود؟

پا بگذارند بیرون دانشگاه همه کار و شغل دارند؟ بیا کمی معقول فکر کنیم یا فکر معقول بکنیم. خانم مدیر داخلی انگار آن طرف دارد بی‌تابی می‌کند چیزی بگوید. تلفن را بگذار روی آیفون ببینم چه می‌فرمایند.

- سلام.

- سلام.

- چه خبر؟

- یه عالمه سؤال!

- خب؟

- جواب می‌خواهند.

- جواب از عمل خویش بگیرند، نه از من و تو و سردبیر محترم!

- نمی‌شود که این‌طور با آنها حرف زد.

- چه‌طور بگوییم؟

- بگوییم مجله بخوانید و سؤال بپرسید و جوابتان قبولی در دانشگاه است؟

- نه! اما نمی‌شود که راه علم را بست و علاقه به علم‌آموزی را از بین برد و توی ذوق جوانان زد! به نظر تان این کار درستی است؟

- ببینید من هیچ کدام از این حرف‌ها را نزد من می‌گویم کشور

اما نه بیا کمی رو راست باشیم. اگر امتحان را بر دارند و یا همه‌ی سؤالات و جواب آن‌ها را به همه بدهند، حتی اگر همه به همه‌ی سؤالات کنکور جواب درست هم بدهند، باز یک تعداد معینی می‌توانند وارد دانشگاه بشوند. به نظرم ما مسئله را از جای کور و تنگش مطرح می‌کنیم و همه به دنبال ورود به دانشگاهیم. یک در کوچک و یک ازدحام سرسام آور. کسی هم نمی‌خواهد جا بماند. این جاست که کار به هزار راه نرفته کشیده می‌شود. کلاس کنکور و شب نخوابیدن و نگرانی و اضطراب و دعا. البته دغدغه‌ی شما و مجله و جواب‌های نصفه نیمه‌ی ما را هم به آن‌ها علاوه کن.

حالا این جماعت همه واقعاً به درد دانشگاه رفتن می‌خورند؟ چرا همه‌ی راه‌ها در جامعه‌ی ما به دانشگاه ختم می‌شود؟ اگر کسی دانشگاه نرود، دیگر هیچ کاری نیست که بتواند انجام دهد و خوش بخت هم بشود؟ حتماً برای دانستن و توانستن باید دانشگاه رفت؟ مگر همه‌ی این جماعت فرهیخته فارغ‌التحصیل و مشغول تحصیل، باسواد و ماهر شده‌اند؟ آیا این‌ها وقتی



مسئله‌ی همه یا هیچ نیست. الو صدای مرا هنوز دارید؟

- بله می‌شنوم بفرمایید. حالا چند نکته می‌شود بگویید؟

- چشم. چه می‌خواهید بگویم؟
- چه‌طور می‌شود برای من نگرانی‌ها غلبه کرد؟

- ببینید، اگر کسی بخواهد قبول شود و استعداد و زمینه‌اش را داشته باشد و تلاش مناسبی هم بکند، اگر ذهنش پراکنده شود و به حاشیه‌ها مشغول شود، حتماً کم می‌آورد و در شرایط مساوی از دیگران عقب می‌ماند. این افراد باید به خود خواندن متمرکز شوند و نه هیچ چیز دیگر؛ به خود کتاب و درس. هر چه به کنکور و قبولی و انتظارات این و آن توجه کنند، ذهنشان خراب‌تر می‌شود. ذهن باید از همه چیز خالی شود و تنها روی خود درس متمرکز شود.

نکته‌ی مهم دیگر این که خود کتاب خوانده شود. طراحان از کتاب‌های درسی سؤال در می‌آورند، نه از کتاب‌های تست و امثال آن. آن‌ها که با کلاس کنکور به دانشگاه راه می‌یابند، بی کلاس هم می‌توانند وارد شوند. کلاس آمادگی مهم است. آن‌جا هم باید درس خواند. چیزی به ذهن آدم تزریق نمی‌شود. همیشه کتاب را جلوی چشمانتان باز نکنید. متنوع درس بخوانید. از هر جا که بیشتر رغبت دارید شروع کنید. خسته شدید یا احساس کردید خستگی دارد می‌آید، کتاب و درس را جمع کنید. تفریح خوب است. ورزش یادتان نرود. به شرط این که به درس فکر نکنید تا کاملاً لذت ببرید. درس‌ها را در زمان‌های کوتاه بخوانید. هر چه کوتاه‌تر بهتر. همیشه

متمرکز و با نشاط با دقت، زمانی را برای تنهایی و قدم زدن بگذارید. در این زمان‌ها به هیچ چیز فکر نکنید. با گام‌های کشیده و نفس‌های عمیق. پانزده دقیقه. چند بار در روز عالی است. در این زمان‌ها، ذهن و مغز خود را ترمیم و دانسته‌ها را سازمان‌دهی می‌کنند. رویاهای متعددی را برای ادامه‌ی زندگی داشته باشید. چند راه برای زیستن انتخاب کنید. به آن‌ها فکر کنید. برنامه‌هایی برایشان داشته باشید. خواب مفید داشته باشید. حتماً شش ساعت کمتر در شبانه روز نباشد. جمعه‌ها درس نخوانید. و با خانواده باشید. کار بدنی فعالیت خوبی است که روح و مغز و ذهن شما را پرورش می‌دهد. در این مواقع هرگز به درس و کنکور فکر نکنید. درباره‌ی کنکور و قبولی و این جور چیزها با دوستان خود هرگز صحبت نکنید.

چگونه زمان را مدیریت کنیم تا به همه‌ی کارهایمان برسیم؟

بتول سبزی سنجانی

زندگی وقت ارزش دارد. ارزش گذاشتن بر ثانیه‌های زندگی، زیربنایی‌ترین قدم در راه کنترل و مدیریت زمان به شمار می‌آید. این به معنای حساسیت داشتن نسبت به زمان است. برای مشخص شدن این موضوع که ارزش وقت، توسط شما درک می‌شود یا نه، به این سؤال پاسخ دهید که: آیا برای وقت و زمان خود واقعاً ارزش قائل هستید یا نه؟ و دلایل آن را برای خود مشخص کنید.

وقت یک پدیده‌ی شخصی است و تنها شما مصرف کننده‌ی آن به شمار می‌آید، بنابراین هیچ کس نمی‌تواند به جای فرد دیگری از وقت او استفاده کند. از طرف دیگر، وقت قرض دادنی و ذخیره کردنی نیست و افراد به‌طور یکسان از آن بهره‌مند هستند. بنابراین تنها راه برخورد با وقت، استفاده درست از آن است. روی هم رفته می‌توان گفت که وقت غیر قابل تغییر است، لذا نه طولانی می‌شود و نه کوتاه.

عادت‌های غلط، مهم‌ترین عامل مخرب زمان به شمار می‌آید. تجربه نشان داده است که با کنترل چند نوع از عوامل مخرب، می‌توان سایر آفت‌ها را نیز محدود کرد. برای شناسایی عوامل تخریبی زمان، باید به بررسی و مطالعه‌ی منش‌ها و روش‌های خود پرداخت و آفات موجود را شناسایی کرد. برای شناسایی آفت‌های وقت، بررسی عملکرد روزانه یکی از راه‌های مناسب به شمار می‌آید. در این راستا، فرد می‌تواند با یادداشت عملکرد روزانه‌ی خود و تجزیه و تحلیل آن در طول روزها، هفته‌ها و ماه‌ها، اشکالات موجود را دریابد.

چنان‌که گفته شد، شناسایی آفت‌های تخریبی زمان، یک گام اساسی در راه مبارزه با آفت‌ها به شمار می‌آید و نکته این‌که، شناسایی این عوامل، برخی راه‌حل‌های مناسب را نیز روشن خواهد کرد. برای مبارزه با آفت‌های مربوط به خلق و خوی افراد که زمان را تلف می‌کنند، بهترین راه، برقراری یک انضباط شخصی مستمر است که موجب بروز تغییرات تدریجی در این راه می‌شود. از آن‌جا که عادت‌های نامناسب به صورت تدریجی شکل می‌گیرند و موجب تخریب زمان می‌گردند، لذا تغییر این عادات نیز در طول زمان میسر خواهد بود.

برای آن که بتوانیم خوب برنامه‌ریزی کنیم، خوب است که زود برنامه‌ریزی نکنیم. هیچ وقت نمی‌توان مثلاً برای درس خواندن برنامه‌ریزی کرد، مگر آن که همه‌ی کارهای دیگری را که در زندگی داریم، در نظر بگیریم. همه‌ی کارهای زندگی مهم هستند، منتها بعضی مهم‌ترند. بعضی کارها الان اهمیت دارند، اما ذهن ما مشغول همه‌ی زندگی است. نمی‌توان آن‌ها را از برنامه‌ها حذف کرد، بلکه می‌توان وزن آن را کم یا زیاد کرد. به این فکر کنید که چیزهایی معمولاً اجرای برنامه‌ها را بر هم می‌زند.

پیدا کردن عوامل مزاحم اجرای برنامه‌های قبلی، همیشه مقدم بر برنامه‌ریزی جدید است. فکری برای آن‌ها نکنید. کارهایی را که نمی‌شود حذف کرد و مهم‌اند مشخص کنید. زمان لازم برای آن‌ها را در

نظر بگیرید. حتماً زمان‌هایی را برای خستگی و امور پیش‌بینی نشده منظور کنید. کارهای خود را به ترتیب اهمیت آن‌ها هدف‌گذاری کنید و بر اساس درجه‌بندی و اهمیت آن‌ها فعالیت‌ها و کارهای خود را منظم کنید تا بتوانید

برای برنامه‌ریزی آماده شوید. اگر کار یا کارهای دیگری دارید، به آن‌ها برسید و برنامه‌ی جدیدی را شروع نکنید. مگر آن که متقاعد شده باشید این مهم‌ترین کار شماست.

برنامه باید متناسب با امکانات و وقت‌های موجود باشد. آرمان‌گرایی، خیال‌بافی و رؤیاپردازی، برنامه‌ها را زمین‌گیر می‌کنند. هدف‌ها باید کوچک و قابل حصول باشند. برای هر فردی در همه‌ی عرصه‌های

وقتی در کلاس مشغول تدریس ریاضی بودم و فرمولی را شرح می‌دادم، برخی از دانش‌آموزان علاوه بر یادگیری فرمول، علاقه‌ی بسیاری داشتند که تاریخچه‌ای از پیدایش و کشف آن فرمول را بدانند. به همین سبب در این دوره از مجله‌ی رشد جوان سعی خواهیم کرد که تاریخچه‌ی مختصری از پیدایش برخی از فرمول‌های ریاضی را بیاوریم و علاوه بر آن، تعدادی معمای سطح متوسط ریاضی را مطرح می‌کنیم، که حل آن‌ها فقط ذهن ریاضی و خلاق را می‌طلبد و عموم خوانندگان مجله می‌توانند روی آن‌ها فکر کنند و پاسخ آن‌ها را برای ما بفرستند. مجله‌ی رشد جوان، پس از بررسی پاسخ‌های فرستاده شده، به آن‌ها هدایایی اهدا می‌کند.

مساحت دایره

حدود ۲۵۰ سال پیش از میلاد مسیح، مردم یونان می‌دانستند که محیط دایره‌ای به شعاع r برابر $2\pi r$ است. در آن زمان یک روز جشن بزرگی در شهر «سیراکیوس» بر پا شد و مهمترین قناد شهر کیک بزرگی دایره‌ای شکل (به شعاع r) پخت و آن را بین مردم تقسیم کرد. چون مقدار میهمان زیاد بود، قناد مدت زمان زیادی را برای تقسیم مساوی کیک سپری کرد. سرانجام به هر میهمان یک قطعه‌ی کوچک کیک شبیه به یک مثلث قائم الزاویه با ضلع‌های قائمه‌ی r و a رسید.



بین جمعیت حاضر در آن جشن، ارشمیدوس (۲۸۷-۲۱۲ قبل از میلاد مسیح)، ریاضی‌دان معروف یونانی نیز حضور داشت. او مساحت قطعه کیک خود را چنین محاسبه کرد.

پس با خود گفت، اگر مساحت همه‌ی قطعه‌های کیک را با هم جمع کنیم مساحت کیک دایره‌ای شکل، به دست می‌آید؛ یعنی داریم:

$$\text{مساحت یک قطعه کیک} = \frac{r \times a}{2}$$

$$\text{پس با خود گفت، اگر مساحت همه‌ی قطعه‌های کیک را با هم جمع کنیم مساحت کیک دایره‌ای شکل، به دست می‌آید؛ یعنی داریم:}$$

$$\text{مساحت سطح کیک} = \frac{r \times a}{2} + \frac{r \times a}{2} \dots \frac{r \times a}{2} = \frac{r}{2} (a + a + \dots + a) = \frac{r}{2} \times 2\pi r = \pi r^2$$

محیط کیک

در این زمان ارشمیدوس فریاد زد که مساحت دایره را یافتم!

سرگرمی‌های ریاضی

- سه آجر یکسان مکعب مستطیل شکل و یک خط کش داریم. چگونه می‌توانیم به کمک آن‌ها و بدون نیاز به کاربرد قضیه‌ی فیثاغورس، طول قطر داخلی آجر را محاسبه کنیم؟



- هفت سکه یکسان ۵۰۰ ریالی داریم. آن‌ها را طوری کنار هم قرار می‌دهم که عدد ۵۰۰ ریال روی آن‌ها قابل مشاهده باشند. اگر مجاز باشیم در هر حرکت فقط پنج سکه را برگردانیم، مشخص کنید با انجام چند حرکت، سکه را به نحوی می‌توانیم برگردانیم که طرف دیگر همه‌ی آن‌ها قابل مشاهده باشد.



- روبانی به طول ۳۶۰ سانتی‌متر در اختیار داریم. با استفاده از آن می‌خواهیم بزرگ‌ترین جعبه‌ی مکعب‌مستطیل را به صورت شکل زیر بسته‌بندی کنیم؛ به‌طوری که روبان باید یک مرتبه در طول و دو مرتبه در عرض جعبه پیچیده شود (مقدار روبانی را که برای گره زدن لازم است، نادیده بگیرید). طول و عرض و ارتفاع این جعبه را مشخص کنید.



تصویر گرافیک: آوا نقاش محترمی

درس خواندن؛ مثل آب خوردن!

تصویرگر: شهاب جعفر نژاد



«درس خواندن» مثل آش کشک خاله است! آن را بخورید یا نخورید، پایتان نوشته می‌شود و این یکی را بخوانید یا نخوانید، جزو کارهایتان به حساب می‌آید. بعضی‌ها تصور می‌کنند مجبورند که درس بخوانند. عده‌ای درس خواندن را کاری نه چندان دوست‌داشتنی می‌دانند و تعدادی هم عشق درس خواندن دارند. تعداد کدام گروه بیش‌تر است؟ شاید جواب این سؤال خیلی بدیهی به نظر برسد، اما نویسنده‌ی این مطالب می‌خواهد بگوید که همه می‌توانند از درس خواندن لذت ببرند؛ حتی شما!





معرفی کتاب

کلیدهای موفقیت (مهارت‌های درس خواندن و برنامه‌ریزی)

نویسنده: ابراهیم اصلانی

ناشر: انتشارات رزمندگان، نوبت چاپ: چاپ اول

۱۳۸۸ و چاپ دوم ۱۳۸۹

تعداد صفحات: ۱۴۸

قیمت: ۲۷۰۰۰ ریال

این کتاب مهارت‌های درس خواندن و برنامه‌ریزی را از سال اول دبیرستان مورد توجه قرار می‌دهد و توجه به ویژگی‌های فرهنگی مدارس و دانش‌آموزان ایرانی، از ویژگی‌های خاص کتاب محسوب می‌شود. کتاب در پنج بخش و ۲۰ فصل تنظیم شده است.



زندگی قشنگ

پیش چشم تو

علیرضا متولی

می‌خواهم زندگی کنم

این آرزوی هر کسی است که روی زمین زنده است. همه دارند زندگی می‌کنند، اما باز هم وقتی از کسی می‌پرسی برای چه تلاش می‌کنی، می‌گوید: «می‌خواهم زندگی کنم.»
می‌پرسی: «مگر الان زندگی نمی‌کنی؟»
می‌گوید: «می‌خواهم بهتر زندگی کنم.»

از نظر تو زندگی بهتر یعنی چه؟

خوب فکر کن و از پنجره‌های مختلف به موضوع نگاه کن. ممکن است فکر کنی، برای زندگی بهتر به ثروت نیاز داری و برای کسب ثروت، به تحصیلات یا سرمایه و یک ارث کلان. خب، بگذار همین جا ببینیم آیا ثروت برای تو زندگی بهتری می‌سازد؟

می‌بینم که تو هم مطمئن نیستی. راست می‌گویی، بسیاری از ثروتمندان هستند که از زندگی خود لذتی نمی‌برند. بسیاری از ثروتمندان هستند که نه تنها زندگی شیرینی ندارند، بلکه زندگی توأم با دردهای بزرگ، بی‌خوابی‌ها، رنج‌ها و مصیبت‌های گوناگون دارند.

و البته ثروتمندانی هم هستند که زندگی بسیار شیرینی دارند. آیا ثروت باعث این شیرینی زندگی شده است؟ فکر نمی‌کنم. چون من و تو کسانی را می‌شناسیم که دارایی چندانی ندارند و تقریباً از نظر اقتصادی در یک سطح معمولی و متوسط هستند، اما زندگی آرام و کم‌دردسری دارند. آن‌ها از زندگی در کنار خانواده و فامیل خود لذت عمیقی می‌برند. با این‌که گاهی ممکن است دچار مشکلات مالی شوند، اما زود بر مشکلات خود غلبه می‌کنند و دوباره به زندگی بر می‌گردند.

بیایید به زندگی یک روستایی نگاهی بیندازیم. بیشتر روستاییان با این‌که از ثروت زیادی برخوردار نیستند، اما از زندگی خود راضی‌اند. ثروت و دارایی همیشه خوب است، اما پول به هیچ کس قول نداده است که زندگی را شیرین کند. دانش هم همیشه باعث زندگی خوب نمی‌شود. ممکن است بهترین دانشمند عصر خود باشی، ولی اگر

بله همه‌ی ما می‌خواهیم زندگی بهتری داشته باشیم و این خواسته از ابتدای ظهور بشر، روی زمین وجود داشته است و هم‌چنان هم وجود خواهد داشت. اما انسان‌ها در یک چیز با هم تفاهم کامل ندارند؛ این که زندگی بهتر یعنی چه؟
هر کسی از زندگی بهتر تعریفی مخصوص به خود دارد. مثلاً، هم کارگر معدن می‌خواهد بهتر زندگی کند، و هم پزشک متخصص یا مدیر یک شرکت عظیم. من و تو هم می‌خواهیم بهترین زندگی را داشته باشیم. این هدف اصلی همه‌ی ما در زندگی است. حالا باید بگردیم و این هدف را خوب بشناسیم.

نتوانی از دانشت برای پیشرفت زندگی مردم جامعه‌ات استفاده کنی، اصلاً به درد نمی‌خورد. ممکن است این دانش و تحصیلات برای تو ثروت هم به همراه داشته باشد، اما زندگی رضایت بخش در گروی این‌ها نیست.

آن‌چه که زندگی را شیرین می‌سازد، چیزی که زندگی را دوست داشتنی و آرام‌بخش می‌کند، در دکان ثروت و دانش به دست نمی‌آید؛ هرچند دانشمندان شانس بیشتری برای زندگی بهتر دارند تا ثروتمندان.

حالا شاید بپرسی پس موضوع انشای علم بهتر است یا ثروت چه می‌شود؟ بالاخره کدام یک از این‌ها انسان را از زندگی خود راضی می‌کند؟

پاسخ من این است که همه‌ی این‌ها به اضافه‌ی چیزهایی دیگر. و اگر آن چیزهای اضافه نباشند، هیچ کدام نمی‌توانند باعث زندگی آرام و شاد باشند.

حالا می‌خواهم درباره‌ی آن چیزهای اضافه حرف بزنم. چه ثروتمند باشی و چه فقیر، چه دانشمند باشی و چه بی‌سواد، برای زندگی آرام بیشتر به همین چیزها نیاز داری. و البته اگر این چیزها را به زندگی‌ات اضافه کنی، می‌توانی ثروت و دانش را هم در زندگی خودت داشته باشی.

من نام این چیزها را به صورت یک کلمه‌ی سه حرفی در آورده‌ام؛ کلمه‌ای که معنای عمیقی در آن نهفته است: «طرب» (ط.ر.ب.)

طرب اگرچه کلمه‌ای عربی است، اما در زبان فارسی بسیار از آن استفاده می‌شود. معنای طرب، شادی و سرور است. اما منظور من از کاربرد این کلمه، استفاده از حروف آن برای ابتدای نام آن چیزهایی است که اگر در زندگی ما وجود نداشته باشد، نمی‌توانیم از زندگی خود رضایت کافی به دست بیاوریم. تو می‌توانی تا شماره‌ی بعدی صبر کنی تا درباره‌ی آن‌ها برایت بنویسم. می‌توانی فکر کنی و حدس بزنی چه چیزهایی هستند که زندگی را آرام و دل‌نشین می‌کنند و ابتدای نام‌شان یکی از سه حرف «ط»، «ر» و «ب» است.

آن‌چه که زندگی را شیرین می‌سازد، چیزی که زندگی را دوست داشتنی و آرام‌بخش می‌کند، در دکان ثروت و دانش به دست نمی‌آید



زخم‌هایی که می‌مانند

مسافر زندگی

محمد رضا سنگری

پدری که همیشه با تند خویی، عصبانیت و بد اخلاقی فرزندش مواجه بود، برای حل این مشکل پیشنهاد عجیبی به فرزندش داد. البته فرزند پس از عصبانیت و رسیدن به آرامش همیشه پشیمان و عذر خواه بود.

بی‌رحم عصبانیت‌ها و تندخویی‌ها آنان را سبب شده است.

حالا از خودمان بپرسیم: وقت خشم چه کنیم!

دست کم چند پیشنهاد ساده را هنگام عصبانیت فراموش نکنیم: نخست آن که حالتان را بلافاصله تغییر دهیم. اگر ایستاده‌ایم بنشینیم. اگر نشسته‌ایم، تکیه بدهیم.

دوم آن که به عاقبت این خشم بیندیشیم.

سوم اگر آب خنکی دم دست است، بنوشیم.

و چهارم یادمان باشد، با همین کسی که امروز خشمگینانه برخورد می‌کنیم و خدای ناخواسته نسبت به او کلمات ناروا بر زبان می‌آوریم، دوباره قرار است روزی زندگی کنیم یا احتمال دارد دوباره دوستی کنیم.

امام علی (ع) خوب گفته است که هنگام خشم، نه تصمیم، نه دستور، نه تنبیه.

دوستی خوش ذوق می‌گفت: «در زندگی مثل زودپز باش. هر وقت جوش آوردی، در کمال آرامش سوت بزن!» همیشه آرام و مهربان باشید.

گرفت و کنار نرده‌ها آورد. میخ‌ها جدا شده بودند، اما اثر میخ‌ها بر نرده‌ها باقی بود.

پدر گفت: «فرزندم اثر خشم و زخم زبان‌هایی که می‌زنیم، مثل همین سوراخ‌هاست که هرگز از بین نمی‌رود. وقتی با خشم خود دلی را می‌رنجانی، هرگز نمی‌توانی با پوزش و عذر خواهی آن را از دل دوست خود پاک کنی.»

زخم میخ‌ها درس بزرگی است. نرده‌ی باغ دل‌ها پر از این میخ‌ها و سوراخ‌هاست. طعنه‌ها، کنایه‌ها، ریشخندها، تمسخرها، و نیش زدن‌ها، باغ زیبای دوستی‌ها را پر از خدشه و زخم می‌کند.

چه بسیار از این زخم‌ها، ظاهراً شوخی و تفریح و تفنن است، اما یادمان باشد، دوستی‌هایی که فرو می‌ریزند، و کینه‌هایی که در دل‌ها شعله‌ور می‌شوند، نتیجه‌ی همین شوخی‌های تلخ و ناروایند. چه خشم‌هایی که با لبخند نشان داده می‌شوند!

چه قلب‌های شکسته که قربانیان همین خشم‌های خندان‌اند!

چه دوستی‌های گسسته که قیچی

پدر گفت: «عزیزم این میخ‌ها را بگیر و به تعداد دفعاتی که عصبانی می‌شوی بر نرده‌های پرچین باغ میخ بکوب.»

غروب روز اول ۳۷ میخ روی نرده‌ها کوبیده شد. وجود این همه میخ وحشتناک بود.

روز بعد پسر کوشید تا خشم خود را مهار کند. غروب پانزده میخ روی نرده‌ها کوبیده شده بود.

روز پایان هفته، پسر با خوشحالی پیش پدر آمد و گفت: «پدر امروز هیچ میخی بر نرده‌ها، نکوبیدم.»

پدر با خوشنودی به پسرش تبریک گفت، اما این بار پیمان دیگر با فرزندش بست.

- عزیزم هربار بر خشم خودت چیره می‌شوی، به تعداد موفقیت‌های میخ‌هایی را که بر نرده‌ها کوبیده‌ای، جدا کن.

- بسیار خوب پدر! و از فردا میخ‌ها یکی یکی از نرده‌ها جدا می‌شدند.

چند روز بعد همه‌ی میخ‌ها جدا شده بودند و پسر خبر این موفقیت را با شادی تمام به پدر رساند. پدر که منتظر چنین روزی بود، دست پسر را

جدول اصغر ندیری

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
نوعی آلودگی توان	پایگاه میوه ای							شهری در استان اردبیل	پناهگاه	واضح		
				وسیلہ پرنده				سازمین تہی نمایندہ	زمین ترک علامت جمع			
آهن ربا کتاب سدی	دسته درخشان			خولہ راہ رضا روشنی						نازک محل درس		
							با اسم و رسم دوتایی					
یازده			بلندی				شهری بزرگداشت	مانند	حرارت			
فعالیت کودک	پنجمین شہید محراب						ماشین را سازی میوه					
				تحمل صالحان			خورشید آب جامد					
دانه شیرین	زن یا شوهر سنگ نیشتہ					نوعی کبک	دم جوش آور					
			خدایا شہر فارس				کاه	علامت صفت عالی	ظرف آشپزی			
روادید	بسودن نالان					او بگذارد	ماورا					
			زود حرف				وسیلہ درمان آکنده					
محل تجمع ماہ مدرسه							خوشہ آسمانی					
			گمان				زیرک					

برندگان در مسابقه‌ی جدول

آمل؛ مانان فقانی، معصومه محمدی مقدم

اسلامشہر؛ زیبا نظیری

اصفہان؛ امیر حسین عباسی جشقانی

بابلسر؛ نسترن سیاوشی، فاطمہ داودی

بندر ترکمن؛ سینا سقالی

تہران؛ سعید محمدی بقاء، سہیل بیات، احسان بختیاری

رامسر؛ شمیم تراب پرهیز، فاطمہ تراب پرهیز

شادگان؛ کاظم مشہدی زادہ

شہرکرد؛ انیس طاہری

صفا شہر فارس؛ مریم براتی، زہرہ ساریخانی

قزوین؛ حسین زارعی

کرج؛ سہیل شیخ الاسلامی

گنبد کاووس؛ یوسف بدریقی

لنگرود؛ مسعود جاہدی پور

مبارکہ اصفہان؛ مریم ایرانپور، بہزاد کریم پور

مرند؛ فاطمہ ارلانی

نہاوند؛ سیما پیرزادی، فائزہ محمودوند

نور؛ فاطمہ حسین فانی

ہمدان؛ آیدا نوروزی شہری، آروین نوروزی شہری

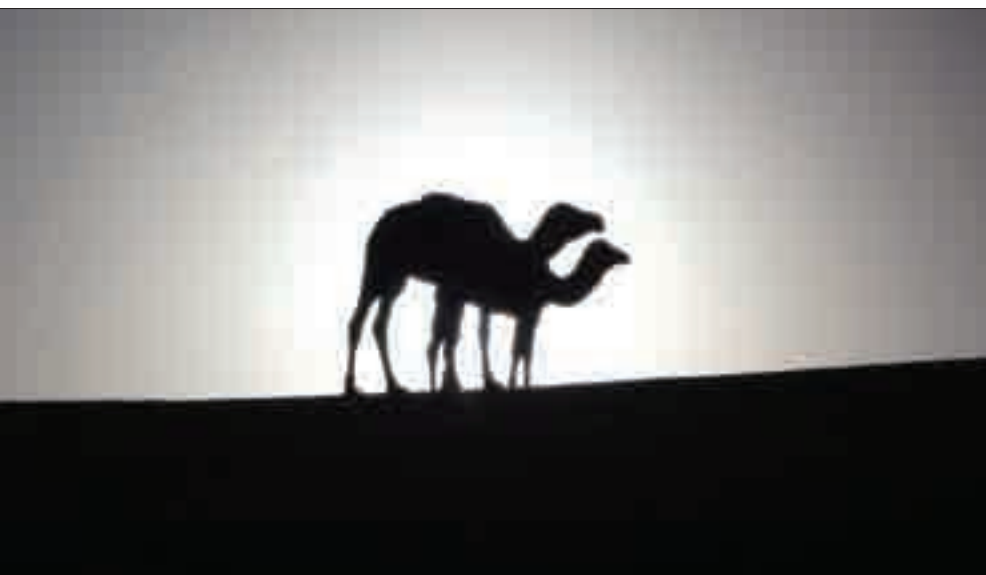
مرضیہ نعمتی، پوریا ظفریان

ورزقان؛ صادق شاہی

دوستان جوان!

اگر مایلید در مسابقہ‌ی جدول شمارہ ۱ رشد جوان شرکت کنید. آن را تکمیل کنید و بہ نشانی صندوق پستی مجلہ بفرستید.
یادتان نرود نام و نام خانوادگی، نشانی کامل منزل و شمارہ تلفن خود را بنویسید.
بہ ۱۰ نفر از برندگان، جوایزی اہدا می‌شود.

هنگام غروب آفتاب و در راه برگشت به روستا، یک گله‌ی ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفری از شتر را همراه با بچه‌هایشان در حال چرای بوته‌های خار و طاق دیدیم و از آن‌ها عکس گرفتیم. قبل از گرمه، شهر خور قرار دارد. در مسیر ما در یک میدان، آب انباری بزرگ و قدیمی وجود داشت که عکاسی از آن خالی از لطف نبود. در شهر خور آب انبارهای بی‌شماری قرار دارد. گرمه، روستایی کوچری و زیباست که دارای چند نخلستان و خانه‌های گلی و برکه‌های کوچک است.



پس از گذشت راه طولانی به روستایی به نام «مصر» رسیدیم. روی باز، و دل مهربان و پاک مردم کویرنشین همیشه زیانزد است. هر چه روزها در کویر بسیار گرم است، اما شب‌های آن خیلی سرد است.

